حقوق بشر آمریکایی؛ بازخوانی انتقادی، افشای مصادیق و تحلیل کارکردهای سلطه‌محور

معاونت پژوهش و برنامه‌ریزی

دفتر مطالعات و تحقیقات

خرداد ۱۴۰۴



فهرست مطالب

چکیده مدیریتی ۱

مقدمه ۴

بخش اول: ۵

۱. تبارشناسی و تطور گفتمان حقوق بشر منظومه معرفتی اسلام و در غرب ۵

الف) پیشینه فلسفی و مبانی نظری ۵

ب) گسترش در قرن بیستم و ساختار جهانی ۶

ج) چالش مطابقت نظری با اجرا ۶

۲. «ابزارسازی حقوق بشر» در خدمت منافع سلطه ۶

الف) مفهوم نظری ابزارسازی ۶

ب) مصادیق تاریخی ۶

پ) نقد نظریه ابزارسازی ۱۰

۳. استانداردهای دوگانه و نسبی‌گرایی آمریکایی در اجرای حقوق بشر ۱۰

الف) مفهوم استاندارد دوگانه ۱۰

ب) نمونه‌های کنش دوگانه ۱۰

ج) نسبی‌گرایی (Relativism) ۱۱

د) پیامدهای نظری و عملی ۱۱

جمع‌بندی ۱۲

بخش دوم: جنایات نظامی و لشکرکشی‌های آمریکا علیه ملت‌ها ۱۳

۱. بررسی آماری تجاوزهای نظامی از ۱۹۴۵ تاکنون ۱۳

۲. نمونه‌های شاخص نقض حقوق بشر در هیروشیما، ویتنام، عراق، افغانستان و یمن ۱۳

۲,۱. بمباران هیروشیما و ناکازاکی (۱۹۴۵) ۱۳

۲,۲. جنگ ویتنام (۱۹۶۴–۱۹۷۵) ۱۳

۲,۳. جنگ عراق (۲۰۰۳–۲۰۱۱) ۱۴

۲,۴. افغانستان (۲۰۰۱–۲۰۲۱) ۱۴

۲,۵. یمن (۲۰۱۵–اکنون) ۱۴

۳. حمایت‌های لجستیکی و سیاسی از رژیم‌های ناقض حقوق بشر ۱۴

۳,۱. حمایت از برخی کشورها در جنگ یمن ۱۴

۳,۲. همراهی با رژیم اسرائیل در مناقشات منطقه‌ای ۱۵

۳,۳. حمایت غیرمستقیم از رژیم‌های متحد ۱۵

نتیجه‌گیری ۱۵
بخش سوم: مداخلات سیاسی و کودتاهای طراحی‌شده توسط ایالات متحده ۱۶
۱. مداخلات مستقیم در سرنوشت ملی کشورها ۱۶
۲. تحلیل موردی کودتاهای برجسته ۱۶
۲,۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) – ایران ۱۶
۲,۲. ترور و کودتای لومومبا – کنگو (۱۹۶۰–۱۹۶۱) ۱۷
۲,۳. کودتای آلنده – شیلی (۱۹۷۳) ۱۷
۳. پیوند میان ادعای دموکراسی‌خواهی و سرکوب جنبش‌های استقلال‌طلبانه ۱۸
الف) پارادوکس ادعای دموکراسی‌خواهی ۱۸
ب) سرکوب جنبش‌های استقلال‌طلبانه ۱۸
نتیجه‌گیری ۱۸
بخش چهارم: انقلاب‌های رنگین و مهندسی تغییر قدرت با ابزارهای نرم ۱۹
۱. بررسی انقلاب‌های مخملین با حمایت غرب ۱۹
۲. نقش مؤسسات پوششی و رسانه‌های آمریکایی در مهندسی اجتماعی ۱۹
الف) مؤسسات پوششی (NGOها) ۱۹
ب) رسانه‌ها و فضای سایبری ۲۰
۳. ترکیب مداخلات نرم و تأثیرات بلندمدت ۲۰
نتیجه‌گیری ۲۱
بخش پنجم: نقض سیستماتیک حقوق بشر در خود آمریکا ۲۲
۱. سرکوب قومی و نژادی: سیاه‌پوستان، سرخ‌پوستان و اقلیت‌ها ۲۲
الف) تجربه تاریخی «بی‌عدالتی نظام‌مند» علیه جامعه سیاه‌پوستان ۲۲
ب) ظلم و تجاوز سیستماتیک علیه سرخ‌پوستان ۲۲
۲. وضعیت زنان: تجاوزهای سازمان‌یافته، نظامی و صنعتی ۲۳
الف) تجاوز و خشونت در فضاهای نظامی ۲۳
ب) نظام زندان و تجارت صنعتی تجاوز ۲۳
۳. زندان‌ها، خشونت پلیسی و سلب آزادی‌های مدنی ۲۴
الف) پدیده زندانی‌سازی انبوه(Mass Incarceration) ۲۴
ب) خشونت پلیسی و سلب آزادی مدنی ۲۴
نتیجه‌گیری ۲۴
بخش ششم: نقض مکرر حقوق ملت ایران توسط ایالات متحده آمریکا ۲۵

۱. پرونده‌خوانی سیاست‌های خصمانه آمریکا علیه ملت ایران ۲۵
الف) حمایت مستقیم از رژیم بعث در جنگ تحمیلی ۲۵
ب) سیاست تحریم و محاصره اقتصادی ۲۵
ج) جنگ نرم و عملیات روانی هدفمند ۲۶
۲. نقش ایالات متحده در فتنه‌های داخلی و ترور نخبگان ایرانی ۲۶
الف) ترور دانشمندان هسته‌ای و دفاعی ۲۶
ب) حمایت از گروهک‌های تروریستی در مرزهای ایران ۲۶
۳. جنایت علیه سلامت عمومی: تحریم دارویی و پزشکی ۲۷
نتیجه‌گیری ۲۷
بخش هفتم: حقوق بشر آمریکایی در تقابل با حق حیات ملت فلسطین و مردم غزه ۲۸
۱. همراهی ساختاری ایالات متحده با پروژه نسل‌زدایی در فلسطین ۲۸
۲. تقابل با مقاومت و تحریم نهادهای حامی فلسطین ۲۸
۳. سرکوب داخلی جنبش‌های ضدجنگ در داخل ایالات متحده ۲۹
۴. غزه؛ مهم‌ترین مصداق کنونی نقض ساختاری و سازمان‌یافته حقوق بشر ۲۹
نتیجه‌گیری ۳۰
بخش هشتم: رسانه‌های غربی و امپراتوری تصویرسازی از «انسان‌دوستی» آمریکایی ۳۱
۱. رسانه به مثابه ابزار مشروع‌سازی سیاست‌های سلطه ۳۱
۲. تکنیک‌های تصویرسازی از «انسان‌دوستی آمریکایی» ۳۱
۳. تحلیل مقایسه‌ای: پوشش رسانه‌ای جنگ اوکراین و جنگ غزه ۳۲
۴. نسبت سیاست، رسانه و تولید مشروعیت ۳۳
جمع‌بندی ۳۳
بخش نهم: مسئولیت نخبگان، دانشگاه‌ها، مراکز علمی و پژوهشی، دستگاه‌ها و نهادها و راهبردهای جهاد تبیین در افشای چهره واقعی آمریکا ۳۴
۱. تبیین به‌مثابه کنش معرفتی ـ تمدنی ۳۸
۲. دانشگاه‌ها و نهضت علمی آمریکاشناسی ۳۸
۳. نخبگان و تولید ادبیات بدیل ۳۸
۴. نقش رسانه‌ها و نهادهای عمومی در جهاد تبیین ۳۹
۵. مسئولیت دستگاه‌ها و نهادهای رسمی ۳۹
۶ .افق‌های راهبردی ۴۰

چکیده مدیریتی

بحث «حقوق» و توجه به کرامت انسان، نه امری وارداتی یا صرفاً مدرن، بلکه یکی از مفاهیم اصیل در سنت دینی، قرآنی و روایی ماست. در تراث اسلامی، مجموعه‌ای نظام‌مند از حقوق انسان در ابعاد مختلف، از جمله حقوق فردی، اجتماعی، الهی و متقابل، مورد تأکید قرار گرفته است. رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام را می‌توان یکی از کامل‌ترین متون در حوزه حقوق انسانی دانست. همچنین، در نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه ۵۳ به مالک اشتر، حقوق مردم و وظایف حکومت را با بیانی بی‌بدیل و عدالت‌محور تبیین می‌کند. از این منظر، حقوق بشر در منطق اسلامی، یک اصل نهادینه‌شده در منظومه معرفتی و فقهی است. با این پیش‌زمینه، بررسی گفتمان جهانی حقوق بشر و به‌ویژه عملکرد کشورهای مدعی، اهمیتی دوچندان می‌یابد.

در مناسبات بین‌المللی معاصر نیز، حقوق بشر یکی از مفاهیم کلیدی و پرچالش به شمار می‌رود. مفهومی که از سویی، بار سنگین ارزشی و اخلاقی با خود دارد و از سوی دیگر، در بستر روابط قدرت و سلطه، به ابزاری ژئوپولیتیکی بدل شده که گاه در تضاد کامل با اهداف اولیه آن عمل می‌کند. این گزارش، با تمرکز بر تجربه آمریکا و سیاست‌های آن در قبال مفهوم حقوق بشر، تلاش دارد تا تصویری جامع، مستند و تحلیل‌محور از نسبت ادعایی و واقعی ایالات متحده با حقوق بشر ارائه دهد .

نقطه عزیمت این بررسی، درک سیر تکوین و تطور مفهوم حقوق بشر در ادبیات مدرن غرب است. مفهومی که از دل تحولات فلسفی، سیاسی و حقوقی اروپا در قرون جدید برخاسته و به‌تدریج در قرن بیستم، در قالب اسناد بین‌المللی تثبیت شده است. اما این سیر تطور، عمیقاً وابسته به تحولات قدرت و صورت‌بندی‌های گفتمانی تمدن غرب بوده است. از این منظر، حقوق بشر مدرن، بیش از آنکه تبلور اراده مشترک ملت‌ها برای کرامت انسانی باشد، انعکاس ترجیحات گفتمان لیبرال دموکراسی و اقتضائات قدرت‌های مسلط در نظام جهانی است. ایالات متحده به‌عنوان مهم‌ترین قدرت پس از جنگ جهانی دوم، نه‌تنها در تولید و تعریف معیارهای حقوق بشر نقش‌آفرین بوده، بلکه در تفسیر، کاربرد و اجرای آن نیز جایگاه مسلطی یافته است؛ جایگاهی که بسیاری از تحلیل‌گران آن را موجد نوعی استثناگرایی، معیارهای دوگانه و ابزاری‌سازی از مفهوم حقوق بشر می‌دانند.

در تجربه ایالات متحده، حقوق بشر اغلب به‌صورت گزینشی و با انگیزه‌های ژئوپولیتیکی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. بررسی آماری و تاریخی مداخلات نظامی آمریکا از سال ۱۹۴۵ تاکنون، به‌روشنی گویای این واقعیت است که دفاع از حقوق بشر یا دموکراسی، به‌ندرت انگیزه واقعی این مداخلات بوده و اغلب در خدمت حفظ منافع امنیتی، اقتصادی و استراتژیک آمریکا قرار گرفته است. از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی تا ویران‌سازی زیرساخت‌های غیرنظامی در ویتنام، از حمله به عراق به بهانه تسلیحات کشتار جمعی تا اشغال افغانستان با ادعای مبارزه با تروریسم و از حملات بی‌وقفه و بدون تفکیک پهپادهای آمریکایی در یمن و پاکستان تا حمایت مستقیم

از ائتلاف سعودی در فاجعه انسانی یمن، همه و همه نشانگر پیوند وثیق میان خشونت ساختاری و گفتمان حقوق بشری آمریکایی هستند.

این پیوند میان ادعا و واقعیت، به‌ویژه در حمایت‌های آشکار آمریکا از رژیم‌های ناقض حقوق بشر بیشتر جلوه‌گر می‌شود. حمایت‌های سیاسی، مالی، نظامی و اطلاعاتی آمریکا از رژیم صهیونیستی، به‌رغم ده‌ها قطعنامه بین‌المللی و گزارش‌های معتبر حقوق بشری، یکی از شاخص‌ترین موارد تضاد میان گفتمان حقوق بشر و رفتار سیاست خارجی آمریکا است. همچنین، روابط نزدیک با رژیم سعودی، به‌رغم اقدامات سرکوبگرانه داخلی و جنایات گسترده در یمن، تداوم این دوگانگی را به تصویر می‌کشد. این موارد، حاکی از آن‌اند که در دستگاه محاسبه سیاست خارجی آمریکا، منافع ژئوپولیتیکی بر اصول اخلاقی و حقوقی مقدم بوده و حقوق بشر، تابعی از اهداف ژئواستراتژیک تلقی می‌شود.

مداخلات سیاسی و طراحی کودتاها نیز از دیگر جلوه‌های اعمال سلطه آمریکا به نام ارزش‌های دموکراتیک و انسانی است. از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران، ترور پاتریس لومومبا در کنگو، سرنگونی آلنده در شیلی، تا حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی در آمریکای لاتین و جنبش‌های مسلحانه در خاورمیانه و آسیای مرکزی، همه نمونه‌هایی از آن هستند که نشان می‌دهد چگونه شعار دموکراسی و حقوق بشر می‌تواند پوششی برای بی‌ثبات‌سازی کشورها و براندازی دولت‌های مستقل باشد. در این میان، انقلاب‌های رنگی و جنبش‌های مهندسی‌شده نیز به ابزاری نرم و پیچیده برای تغییر نظم داخلی کشورها بدل شده‌اند. نقش رسانه‌های بین‌المللی، مؤسسات به‌ظاهر مردم‌نهاد، و پروژه‌های پوششی در این روند، به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با ابزارهای ظاهراً غیرخشونت‌آمیز، روندهای سیاسی و اجتماعی ملت‌ها را در راستای اهداف قدرت‌های خارجی مهندسی کرد.

با وجود همه این مداخلات، ایالات متحده همواره کوشیده است تا چهره‌ای از خود به‌عنوان مدافع آزادی، مردم‌سالاری و کرامت انسانی ارائه دهد. این تصویرسازی، عمدتاً از طریق امپراتوری رسانه‌ای غرب، شکل گرفته است؛ امپراتوری‌ای که با برخورد گزینشی، سانسور اخبار، وارونه‌نمایی حقایق و بهره‌گیری از تصویرهای احساسی، واقعیت‌های میدانی را به نحوی بازنمایی می‌کند که با اهداف قدرت هم‌سویی داشته باشد. مقایسه نحوه پوشش رسانه‌ای جنگ اوکراین و فاجعه غزه، گویای این استانداردهای دوگانه است. در حالی‌که تلفات اوکراینی‌ها با بزرگ‌نمایی و هم‌ذات‌پنداری گسترده پوشش داده می‌شود، فجایع انسانی در غزه یا یمن، غالباً با سکوت، تحریف یا عادی‌سازی رسانه‌ای مواجه می‌شوند.

نقض حقوق بشر در داخل خود آمریکا نیز، وجه دیگری از این پارادوکس اخلاقی را آشکار می‌کند. ساختار تبعیض‌نژادی و خشونت نهادینه‌شده علیه سیاه‌پوستان، وضعیت نابسامان بومیان آمریکا، شکاف‌های طبقاتی عمیق،

زندان‌سازی گسترده و خصوصی‌سازی عدالت کیفری، خشونت ساختاری پلیس، تضعیف آزادی‌های مدنی در مواجهه با اعتراضات، و تداوم نابرابری‌های جنسیتی و نژادی، همه مؤید آنند که ایالات متحده، به‌رغم ادعای پیشگامی در حوزه حقوق بشر، در عمل از تحقق معیارهای اولیه آن در داخل خود نیز ناتوان است. مسائلی نظیر تجاوزهای سازمان‌یافته در ساختارهای نظامی، تجاری‌شدن بدن زن، و بهره‌کشی جنسی از زنان و کودکان در صنایع رسانه‌ای، نیز از دیگر جلوه‌های بحران کرامت انسانی در درون ساختار اجتماعی و فرهنگی آمریکا هستند.

در مورد ملت ایران، ایالات متحده سابقه‌ای ممتد و مستند از نقض حقوق بشر دارد. از طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد و حمایت از دیکتاتوری پهلوی گرفته تا تحریک صدام به حمله به ایران، پشتیبانی از گروه‌های تروریستی، ترور دانشمندان هسته‌ای، اعمال تحریم‌های گسترده دارویی و پزشکی، تا تلاش برای فروپاشی اجتماعی و فرهنگی از طریق جنگ نرم، همه در چارچوب سیاست‌هایی تعریف می‌شوند که هدف آن، نه احترام به حقوق بشر، بلکه اعمال فشار و تضعیف اراده و استقلال ملت ایران بوده است. در سال‌های اخیر نیز، تحریم‌های یک‌جانبه، حتی علیه نهادهای درمانی، موجب نقض حق حیات بیماران خاص، کودکان سرطانی و سایر گروه‌های آسیب‌پذیر شده و عملاً چهره‌ای از «جنایت علیه سلامت» را رقم زده است.

در فاجعه جاری در غزه، بار دیگر چهره حقیقی حقوق بشر آمریکایی برملا شده است. حمایت بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی، ارسال کمک‌های نظامی و مالی، مخالفت با قطعنامه‌های بین‌المللی، سکوت در برابر بمباران مراکز درمانی، مدارس و مناطق مسکونی، همه گویای آن است که برای ایالات متحده، جان فلسطینیان فاقد ارزش حقوقی، اخلاقی و انسانی است. در این میان، برخورد با جنبش‌های ضدجنگ در دانشگاه‌های آمریکا، سرکوب آزادی بیان دانشجویان، و تحریم نهادهای حامی فلسطین، ابعادی دیگر از ساختار ایدئولوژیک و سرکوب‌گر گفتمان حقوق بشر آمریکایی را نشان می‌دهد.

با توجه به این تصویری که از عملکرد و کارنامه حقوق بشری آمریکا ترسیم شد، مسئولیت نهادهای دانشگاهی، رسانه‌ای، فرهنگی و مدیریتی در جمهوری اسلامی ایران، بسیار سنگین و راهبردی است. تولید گفتمان بدیل، بازخوانی تجربیات تاریخی، ایجاد نظام مطالعاتی آمریکاشناسی با رویکرد انتقادی، تربیت نیروهای علمی برای تحلیل ساختار قدرت غرب، شبکه‌سازی در سطح نخبگان منطقه‌ای و جهانی، و بهره‌گیری از ظرفیت رسانه‌های نوین برای تبیین حقایق، از جمله راهبردهای کلان برای مقابله با روایت‌های مسلط و سلطه‌گرایانه است. جهاد تبیین، در این بستر، نه صرفاً یک وظیفه تبلیغاتی، بلکه رسالتی علمی، تمدنی و راهبردی برای صیانت از کرامت ملت‌ها و استقلال معرفتی جوامع محسوب می‌شود.

در پایان، آنچه در قالب حقوق بشر آمریکایی عرضه می‌شود، بیش از آنکه روایتی از کرامت انسانی باشد، بازتابی از موازنه قدرت و روایت مسلط گفتمان لیبرال است. شناخت این حقیقت، نیازمند تحلیل تاریخی، مطالعات

تطبیقی، داده‌کاوی و روایت‌سازی علمی است؛ و تحقق این شناخت، تنها با مشارکت نخبگان، نهادهای علمی و دستگاه‌های مسئول در یک حرکت هم‌افزا و شبکه‌ای ممکن خواهد بود. در پرتو این تلاش، می‌توان به سمت شکل‌دهی به گفتمانی نو برای انسان معاصر، با تکیه بر کرامت، عدالت، حق تعیین سرنوشت و استقلال ملت‌ها، گام برداشت.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، مفهوم «حقوق بشر» به یکی از اصلی‌ترین محورهای گفت‌وگو، تصمیم‌سازی و اعمال نفوذ در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این واژه، در ظاهر واجد معنایی جهان‌شمول و اخلاقی است و با ارزش‌هایی همچون کرامت انسانی، آزادی، عدالت و صلح پیوند دارد. با این حال، در عمل، تلقی‌ها و شیوه‌های مواجهه با این مفهوم در حوزه‌های مختلف سیاست، حقوق، فرهنگ و امنیت، از تنوع و در مواردی، از تضادهای بنیادین حکایت دارد.

بررسی روندهای تاریخی در چند دهه گذشته نشان می‌دهد که مفهوم حقوق بشر، اگرچه از نظر نظری در اسناد بین‌المللی، معاهدات و منشورهای سازمان ملل به عنوان یک هنجار اخلاقی و حقوقی تعریف شده، اما در فرآیندهای اجرایی و کاربست‌های سیاسی آن، نوعی گزینش‌گری، ترجیح ارزشی و اعمال تفسیری خاص مشاهده می‌شود. این مسئله، به‌ویژه در مورد نقش برخی قدرت‌های بزرگ جهانی بویژه و در صدر آنها ایالات متحده آمریکا در تفسیر و اجرای اصول حقوق بشر، اهمیت ویژه‌ای یافته و پرسش‌هایی بنیادین را در ذهن نخبگان و صاحب‌نظران ایجاد کرده است.

یکی از نمودهای مهم این مسئله، نحوه مواجهه آمریکا با مقوله حقوق بشر در چند دهه گذشته است. از یک سو، این کشور در سطح بیانیه‌ها و اعلامیه‌های رسمی، یکی از مدعیان اصلی دفاع از حقوق بشر در سطح بین‌المللی بوده است. از سوی دیگر، کارنامه سیاست داخلی و خارجی آن در مواردی چون جنگ‌ها، تحریم‌های گسترده، حمایت از حکومت‌های غیردموکراتیک و بعضاً چشم‌پوشی از نقض حقوق بشر توسط متحدان منطقه‌ای، زمینه‌ای برای نقد، بازاندیشی و مطالبه‌گری از سوی جوامع دانشگاهی و مدنی فراهم کرده است.

بخش اول:

۱. تبارشناسی و تطور گفتمان حقوق بشر منظومه معرفتی اسلام و در غرب

الف) پیشینه فلسفی و مبانی نظری

پیش از بررسی تبار و تطور گفتمان حقوق بشر در سنت غربی، ضروری است که به ریشه‌های این مفهوم در منظومه دینی و معرفتی اسلام پرداخته شود. منظومه‌ای که برخلاف تصور برخی ناظران غربی، نه تنها بی‌ارتباط با مقوله حقوق بشر نیست، بلکه واجد بنیان‌هایی عمیق‌تر، فرازمانی‌تر و هماهنگ با فطرت انسانی در این زمینه است. برخلاف قرائت‌های پوزیتیویستی مدرن که حقوق بشر را محصول توافقات انسانی یا قراردادهای اجتماعی تلقی می‌کنند، در اندیشه اسلامی، کرامت انسان و حقوق ناشی از آن، بر مبنای *خلقت الهی*، *خلافت انسانی و مسئولیت اخلاقی* انسان در برابر خداوند و خلق بنا شده است.

در قرآن کریم، انسان واجد کرامت ذاتی معرفی شده است. آیه شریفه‌ی ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...﴾ (اسراء: ۷۰) صراحت دارد که خداوند به همه بنی‌آدم کرامت بخشیده و این کرامت، متوقف بر نژاد، مذهب، جنسیت یا جایگاه اجتماعی نیست. همچنین آیه‌ی ﴿فَمَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مائده: ۳۲)، حق حیات را حقی فراگیر برای انسان‌ها می‌داند.

قرآن همچنین به حقوق مختلفی مانند حق آزادی دین (﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾)، حق امنیت (﴿آمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ﴾)، و حق عدالت اجتماعی (﴿قَامُواْ بِالْقِسْطِ﴾) تصریح دارد. این آیات، بنیادهایی معرفتی برای مفاهیمی هستند که در قرائت مدرن حقوق بشر نیز مورد توجه‌اند، اما در اسلام، با پیوندی عمیق با توحید و مسؤولیت‌پذیری اخلاقی معنا می‌یابند.

در نهج‌البلاغه، مفهوم حقوق بشر، به‌ویژه در قالب عدالت سیاسی، اجتماعی و حقوق متقابل حاکم و مردم بازتاب یافته است. چنانکه در خطبه ۲۱۶، امام علی(ع) به‌صراحت بر وظایف متقابل مردم و حاکم تأکید کرده و می‌فرماید: «فَإِنَّ لَكُمْ عِندِي مِنَ اللَّهِ عَهْداً أُوفِي لَكُمْ بِهِ... وَ لَكُمْ عَلَيَّ أَنْ لا أَحْجُبَكُمْ سِرِّي...» و در جای دیگر می‌فرماید:«فَإِنَّ النَّاسَ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نامه ۵۳) که پایه‌گذار یکی از مهم‌ترین مبانی حقوق بشری یعنی تساوی ذاتی انسان‌ها فارغ از تفاوت‌های دینی، نژادی و قومی است.

«رساله الحقوق» امام سجاد(ع)، یکی از درخشان‌ترین اسناد فکری درباره حقوق انسان است که در آن، حدود ۵۰ حق مختلف در نسبت انسان با خود، دیگران، جامعه و خداوند تبیین شده است. حقوقی چون:

- حق نفس: رعایت سلامت روحی و جسمی
- حق زبان: پرهیز از گفتار باطل و تحقیر دیگران
- حق گوش و چشم: حفظ از گناه و بی‌عدالتی
- حق رعیت: رفتار عادلانه و مسئولانه حاکم
- حق والدین، فرزندان، همسایه، معلم، شاگرد، دشمن، و حتی حقوق حیوانات

این متن، نه‌تنها از نظر وسعت دامنه حقوق، بلکه از حیث پیوند میان حقوق، اخلاق و معنویت، منشوری جامع، فرازمانی و کاملاً انسانی به شمار می‌آید.

گفتمان حقوق بشر در غرب ریشه در سنت اندیشهٔ طبیعی و قرارداد اجتماعی دارد. فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو نخست بنیادهای نظری نسبت به «مصورات اخلاقی فرازمانی» را بنا نهادند، اما در دوران جدید، نظریه‌پردازانی مانند لاک، هابز و روسو، تأکید عمده بر «حقوق طبیعی» و شالودهٔ حقوق فردی در برابر اقتدار دولت گذاشتند. به‌ویژه لاک نظریه حقوق طبیعی، مبنی بر حق «جان، آزادی و مالکیت» را در رساله دوم حکومت‌شان طرح کردند، که بعدها به اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۸۹) راه یافت.

ب) گسترش در قرن بیستم و ساختار جهانی

پس از جنگ جهانی دوم و هولوکاست، مفهوم «حقوق بشر جهانی» از طریق تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ شکل نهادی یافت. این متن، با زبان جهان‌شمول‌گرایانه و بدون ارجاع به فرهنگ یا مذهب خاص، مشروعیت حقوق بشر را در منشور بین‌المللی بنا نهاد. ماهیت «جهانی» حقوق بشر، تاکنون گفتمان غالب را شکل داده و راه را برای تدوین قراردادها و متن‌های منطقه‌ای هموار کرده است.

ج) چالش مطابقت نظری با اجرا

اگرچه متن اعلامیه حقیقی و صراحتاً جهانی است، اما مضمون اجرا و عمل در حوزه بین‌الملل با چالش‌های جدی مواجه شده است. اندیشمندانی همچون هانا آرنت مطرح کرده‌اند که فقدان یک قدرت فراملی حقیقی موجب شده «حقوق بشر» حتی در کشورهای مدعی نیز عملیاتی نشود، همان‌گونه که بحران پناهندگان پس از جنگ نشان داد. نمود این نقطه ضعف را می‌توان در تمیز غفلت از تقبیح نسبت به ناقضان حقوق بشر در حقیقت خارجی و داخلی دید.

۲. «ابزارسازی حقوق بشر» در خدمت منافع سلطه

الف) مفهوم نظری ابزارسازی

«ابزارسازی» (Instrumentalization) به معنای بهره‌گیری هدفمند از مفاهیم انسانی برای پیشبرد منافع سیاسی، امنیتی یا اقتصادی خود است. این گزاره مبتنی بر این فهم است که حقوق بشر، مستقل از اصول ارزشی، می‌تواند در چارچوب تقابل‌های انضمامی برای «حمایت از هژمونی» یا «مهندسی مشروعیت» به‌کار رود.

ب) مصادیق تاریخی

- **حملات نظامی آمریکا به دیگر کشورها**

ایالات متحده امریکا در **طول ۲۴۵ سال در ۲۲۷** جنگ شرکت داشته و تنها در نیمه دوم قرن بیستم، به ۲۲ کشور حمله نظامی کرده است:

۱. بمباران هیروشیما و ناکازاکی در ژاپن در سال ۱۹۴۵ و کشتن ۳۰۰ هزار نفر

۲. لشکرکشی به برلین در سال ۱۹۴۸

۳. حمله به کره شمالی در سال ۱۹۵۱ و کشتن صدها هزار نفر

۴. حمله به اردن در سال ۱۹۵۷

۵. حمله به لبنان در سال های ۱۹۵۸ و ۱۹۸۲

۶. حمله به کوبا در سال ۱۹۶۰

۷. حمله به ویتنام شمالی در سال ۱۹۶۴ و کشتن ۳ میلیون نفر

۸. حمله به کامبوج در سال ۱۹۷۰

۹. حمله به آنگولا در سال ۱۹۷۵

۱۰. حمله به گرانادا در سال ۱۹۸۱ که دست نشانده خود را هم در آن جا به قدرت رساند.

۱۱. حمله به پاناما در سال ۱۹۸۷

۱۲. حمله به عراق در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳، نصب فرماندار نظامی در این کشور و رسوایی حقوق بشری در زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو

۱۳. حمله به سومالی در سال ۱۹۹۲

۱۴. حمله به هائیتی در سال ۱۹۹۴

۱۵. حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و کشتن یک میلیون نفر

۱۶. جنگ عراق ۲۰۰۳

۱۷. حمایت از حملات داعش به سوریه و عراق

۱۸. حمایت از حملات عربستان به یمن و بحرین

۱۹. حمایت از حملات اسرائیل به لبنان و فلسطین

- **دخالت آمریکا در امور داخلی کشورها**

ایالات متحده امریکا در نیمه دوم قرن بیستم، در امور داخلی ۱۷ کشور دخالت کرده است:

۱. دخالت در بحران یوگسلاوی در سال ۱۹۴۸

۲. دخالت در جنگ به نفع تایوان علیه چین در سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸

۳. دخالت در بحران مجارستان در سال ۱۹۵۶

۴. دخالت در مصر در سال ۱۹۵۶

۵. دخالت در کوبا در سال ۱۹۵۹

۶. دخالت در برلین در سال ۱۹۶۱

۷. دخالت در اتیوپی در سال ۱۹۷۲

۸. دخالت در نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹

۹. دخالت در لهستان در سال ۱۹۸۱

- **کودتای آمریکایی در بعضی از کشورها**

۱. کودتا در ایران در سال ۱۹۵۲

۲. کودتا در عراق در سال ۱۹۶۰

۳. کودتا علیه پاتریس لومومبا در سال ۱۹۶۳

۴. کودتا علیه آلنده در شیلی در سال ۱۹۷۳

۵. کودتا در آرژانتین در سال ۱۹۷۶

۶. کودتا در ترکیه در سال ۱۹۸۰

۷. کودتا در پاکستان در سال ۱۹۹۹

- **شکل‌دهی به انقلاب مخملی، توسط آمریکایی‌ها**

۱. انقلاب مخملین در چکسلواکی در سال ۱۹۸۹

۲. انقلاب مخملین در شوروی سابق در سال ۱۹۹۱

۳. انقلاب مخملین در گرجستان در سال ۲۰۰۳

۴. انقلاب مخملین در اوکراین در سال ۲۰۰۴

۵. انقلاب مخملین در قرقیزستان در سال ۲۰۰۵

- **جنایت آمریکایی‌ها به ملت آمریکا**

۱.آمریکایی‌ها در سال ۱۸۹۰ در ایالت داکوتای، ۳۰۰ نفر از سرخپوستان را کشتند.

۲. شکستن حرمت زنان در امریکا:

۲ـ۱. طبق آمار سال ۱۹۸۸، میلیون‌ها زن آمریکایی قربانی سوء قصد جنسی و یا تجاوز کامل قرار گرفتند.

۲ـ۲. در سال ۱۹۹۰ نزدیک ۳۵۰ هزار تجاوز جنسی در آمریکا به وقوع پیوسته است.

۲ـ۳. هر ساله هزار کودک آمریکایی مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌گیرند.

۲ـ۴. در ۱۱ سال گذشته، فقط در ارتش آمریکا ۱۳۵ هزار زن مورد تجاوز جنسی گزارش شده است. سربازان آمریکایی در جنگ جهانی دوم، به ۱۹۰ هزار زن و دختر آلمانی و به ۳۵۰۰ دختر فرانسوی تجاوز کردند.

۲ـ۵. بیش از ۶۰ درصد از زنان در آمریکا مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند و ۸۹ درصد زنان آمریکایی از آزار و اذیت جنسی به عنوان مهم‌ترین معضل اجتماعی جامعه آمریکا نام می‌برند.

۲ـ۶. ۹۴ درصد زنان مشغول در سینمای هالیوود تجاوز و تعارض جنسی را تجربه کرده‌اند.

۲ـ۷. برای همه زنان جوان آمریکایی به خصوص کسانی که ۱۸ یا ۱۹ ساله هستند، با آغاز تحصیلات دانشگاهی، دانشگاه‌های آمریکایی مکان‌هایی بسیار خطرناک به حساب می‌آیند.

- **جنایت آمریکایی‌ها علیه ملت ایران**

۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۲. جاسوسی علیه جمهوری اسلامی از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در سفارت آمریکا در ایران

۳. حمله نظامی به طبس در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹

۴. طراحی و سازماندهی کودتای نوژه در تیر ۱۳۵۹. این کودتا از لحاظ تجهیزات نظامی که قرار بود از داخل و خارج در جریان آن به کار گرفته شود، در تاریخ کودتاهای جهان بی‌سابقه بود.

۵. تحریک صدام برای تحمیل جنگی هشت ساله علیه ایران از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹. آمریکا و حامیانش بیش از ۶۰ میلیارد دلار به صدام کمک مالی کردند. آمریکا در طول جنگ از طریق هواپیماهای آواکس و ماهواره های فضایی به عراق اطلاعات می‌داد.

۶. حمله به سکوهای نفتی ایران در سال ۱۳۶۶

۷. سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرباس در سال ۱۳۶۷ و به شهادت رساندن بیش از ۳۰۰ نفر

۸. فشار بر اتحادیه اروپا و ژاپن برای قطع روابط اقتصادی با ایران در سال ۱۳۷۵

۹. تصویب بودجه در کنگره آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران. سال ۲۰۰۷، ۶۶ میلیون دلار، سال ۲۰۰۹، ۱۰ میلیون دلار، سال ۲۰۱۰، ۷۵ میلیون دلار و سال ۲۰۱۱، ۲۵ میلیون دلار

۱۰. حمایت جدی از فتنه‌گران در سال‌های ۱۳۷۸، ۱۳۸۸، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸. هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت آمریکا در سال ۱۳۸۸: دولت آمریکا از بیرون ایران هر حمایتی از دستش بر می‌آمد، از معترضان کرد.

۱۱. حمایت از منافقین در به شهادت رساندن ۱۷۰۰۰ انسان بی‌گناه، از جمله شهید کردن ۷۲ نفر از مسؤولان کشورمان به همراه شهید آیت الله بهشتی در ۷ تیر ۱۳۶۰. اسناد و مدارک فاش شده از ارتباط آمریکا با منافقین، نشان از حمایت آمریکا از ترورهای منافقین دارد. همچنین آمریکا در سال ۲۰۱۲ گروه تروریستی منافقین را از لیست سیاه خارج کرد.

۱۲. آمریکا در اردیبهشت ۱۳۹۷ تحریم دارویی بیماران خاص را علیه ایران اجرایی کرد که در نتیجه بیش از ۱۰۰۰ بیمار دچار مرگ تدریجی شدند.

۱۳. راه اندازی رادیو فردا، رادیو زمانه، و شبکه‌های ماهواره‌ای و مجازی برای براندازی نرم جمهوری اسلامی ایران

۱۴. به شهادت رساندن سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، فرمانده جبهه مقاومت، به دستور مستقیم ترامپ رئیس جمهور وقت آمریکا در سال ۱۳۹۸

پ) نقد نظریه ابزارسازی

در چارچوب نظریه ابزارسازی، گفتمان حقوق بشر به‌منزله ابزاری دوگانه برای تثبیت سلطه تلقی می‌شود. به این معنا که دولت‌هایی مانند ایالات متحده، با بازنمایی خود به‌عنوان «مدافع حقوق بشر»، از یک‌سو در عرصه داخلی به بازتولید مشروعیت سیاسی و تحکیم قدرت خود می‌پردازند و از سوی دیگر، در سطح بین‌المللی، پوششی اخلاقی و انسانی برای مداخلات سیاسی، نظامی یا اقتصادی خود فراهم می‌سازند. این کارکرد دوگانه، امکان اعمال سلطه را در سطوح ملی و فراملی، در قالبی به ظاهر ارزش‌مدار و مشروع فراهم می‌کند.

۳. استانداردهای دوگانه و نسبی‌گرایی آمریکایی در اجرای حقوق بشر

الف) مفهوم استاندارد دوگانه

مفهوم «استاندارد دوگانه» به وضعیت یا رویه‌ای اطلاق می‌شود که در آن نهادهای حکومتی یا بین‌المللی، معیارهای حقوقی، اخلاقی یا سیاسی را به‌صورت تبعیض‌آمیز و ناپایدار نسبت به کشورها یا بازیگران مختلف به‌کار می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که در مواجهه با برخی دولت‌ها برخوردی سخت‌گیرانه و در قبال برخی دیگر رویکردی مسامحه‌آمیز یا تطبیق‌پذیر اتخاذ می‌شود. این رویکرد اغلب در سیاست خارجی ایالات متحده مشاهده می‌شود. جایی که مفاهیمی چون حقوق بشر، آزادی و دموکراسی نه به‌عنوان اصول عام و بی‌طرف، بلکه به‌مثابه ابزارهایی متغیر و وابسته به منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی به کار گرفته می‌شوند.

ب) نمونه‌های کنش دوگانه

- **پوشش رسانه‌ای و واکنش حقوقی**: سازمان‌هایی همچون *Human Rights Watch* و *Amnesty International* در گزارش‌های خود، به‌طور نظام‌مند تمرکز انتقادی بیشتری بر موارد نقض حقوق بشر در کشورهای غیرهم‌پیمان با ایالات متحده دارند. در حالی که موارد مشابه یا شدیدتر در کشورهای متحد واشنگتن غالباً با اغماض، کمرنگ‌سازی یا سکوت مواجه می‌شود. این رویکرد، حاکی از نوعی سوگیری نهادی در روایت‌سازی حقوق بشری در سطح بین‌المللی است.
- **بحران مهاجرت اروپا:** در جریان بحران پناهجویان که عمدتاً ناشی از مداخلات نظامی غرب در خاورمیانه و شمال آفریقا بود، برخی دولت‌های اروپایی در مواجهه با مهاجران، سیاست‌هایی دوگانه اتخاذ کردند. به‌گونه‌ای که بر اساس منشأ جغرافیایی، مذهب یا منافع سیاسی، رفتارهای بسیار متفاوتی از تساهل تا طرد

خشونت‌آمیز نشان داده شد. این وضعیت نمودی از دوگانگی عملی غرب در اجرای اصول ادعایی حقوق بشر است.

- **جنگ علیه ترور:** در چارچوب استراتژی فراگیر و چندبُعدی ایالات متحده آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، که هدف اعلامی آن مبارزه با تروریسم بین‌المللی بود، دولت ایالات متحده به اقداماتی همچون راه‌اندازی زندان‌های مخفی فرامرزی، بازداشت‌های بدون طی تشریفات قانونی، استفاده از روش‌های بازجویی خشن (شکنجه) و اجرای عملیات ترور هدفمند در کشورهای دیگر مبادرت ورزید. این اقدامات در گفتمان رسمی آمریکا تحت عنوان «اقدامات دفاعی مشروع» یا «پاسخ به تهدیدات امنیتی» توجیه شدند، حال آن‌که در واقع به معنای تعلیق گسترده و نهادینه‌شده‌ی بسیاری از حقوق بنیادین انسانی و اصول حقوق بین‌الملل بوده‌اند.

ج) نسبی‌گرایی (Relativism)

در مقابل رویکرد جهان‌شمول‌گرایانه به حقوق بشر، نسبی‌گرایی (relativism)بر این نکته تأکید دارد که هنجارهای اخلاقی، سیاسی و حقوقی را نمی‌توان مستقل از بسترهای فرهنگی، تاریخی، دینی و ساختاری هر جامعه در نظر گرفت. به‌عبارتی، حقوق بشر نه به‌مثابه مجموعه‌ای مطلق و فراتاریخی، بلکه به‌مثابه مفهومی زمینه‌مند و متأثر از تنوع تمدنی و تاریخی جوامع فهم می‌شود.

در گفتمان آمریکایی، نسبی‌گرایی به‌طور تناقض‌آمیز در دو سطح خود را نمایان می‌سازد:

۱ .**نسبی‌گرایی فرهنگی:** در این سطح، بر تفاوت‌های تمدنی و فرهنگی میان جوامع تأکید می‌شود. به‌نحوی که برخی مفاهیم و ارزش‌ها- مانند آزادی بیان یا سبک زندگی لیبرال- به‌عنوان مختصات فرهنگ غربی تلقی شده و تعمیم آن به سایر فرهنگ‌ها غیردقیق یا حتی استعماری تلقی می‌گردد. این نوع از نسبی‌گرایی اغلب در مواجهه با فرهنگ‌های غیرغربی به‌کار گرفته می‌شود تا از نقدهای متقابل یا تعارضات فرهنگی پرهیز گردد.

۲ .**نسبی‌گرایی سیاسی-حقوقی:** در این سطح، معیارهای حقوق بشر تابع ملاحظات راهبردی و منافع ژئوپلیتیکی ایالات متحده می‌گردند. به‌طور مثال، موارد نقض گسترده حقوق بشر توسط دولت‌های متحد آمریکا یا رژیم‌های هم‌پیمان- نظیر رژیم صهیونیستی- نادیده گرفته شده یا با تفاسیر خاص توجیه می‌شوند. در حالی که همین موارد در کشورهای غیرهم‌سو به‌مثابه بحران‌های حقوق بشری برجسته‌سازی می‌شوند. این برخورد گزینشی، نشانه‌ای از نسبی‌گرایی سیاسی در کاربست اصول جهانی حقوق بشر است که کارکرد آن نه دفاع از حقوق بشر، بلکه تنظیم مناسبات قدرت و اعمال فشار سیاسی است.

د) پیامدهای نظری و عملی

- **کاهش مشروعیت اخلاقی:** رفتار دوگانه غرب، ادعاهای اخلاق‌محور آن را بی‌اعتبار کرده و فهم جامعه‌شناختی از حقوق بشر را خدشه‌دار می‌سازد.

- **تزلزل اعتبار حقوق بین‌الملل:** معیارهای دوگانه این پرسش را پررنگ می‌کند که نهادهایی چون شورای حقوق بشر تا چه حد از نفوذ قدرت‌های سیاسی مستقل‌اند.
- **تضعیف هنجارهای جهانی:** تردید در جهانی‌بودن حقوق بشر، انسجام مفهومی و کارکردی آن را دچار اختلال می‌سازد.

جمع‌بندی

مرور سه محور تحلیلی - تبارشناسی تاریخی، کارکردهای ابزاری و منطق دوگانه‌ساز/نسبی‌گرایانه - نشان می‌دهد که:

۱. گفتمان حقوق بشر در سنت غربی حاصل برهم‌نهی دیالکتیکی میان بنیان‌های نظری (طبیعت‌گرایانه، قراردادگرایانه و حقوقی) و مقتضیات سیاست بین‌الملل است. به‌نحوی که فاصله میان ایده و اجرا به بخشی از ساختار درونی آن بدل شده است.
۲. کارکرد ابزاری حقوق بشر سازوکاری ساختاری در منظومه قدرت جهانی است که از زبان ارزشی به‌منظور تولید مشروعیت و مدیریت منازعه بهره می‌گیرد.
۳. پدیده‌های «دوگانگی در اجرا» و «نسبی‌گرایی مصلحت‌محور» اجزای پایدار رفتار سیاست‌مدارانه غرب در حوزه حقوق بشر هستند که باید به‌مثابه مؤلفه‌های تحلیلی در فهم سازوکار این گفتمان در نظر گرفته شوند.

بخش دوم: جنایات نظامی و لشکرکشی‌های آمریکا علیه ملت‌ها

۱. بررسی آماری تجاوزهای نظامی از ۱۹۴۵ تاکنون

مطالعات تاریخی-کمّی نشان می‌دهد که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، وارد دوره‌ای پرابهام از مداخلات نظامی مکرر شد. بر اساس داده‌های پروژه(MIP)[۱] وابسته به دانشگاه تافتس، ایالات متحده آمریکا پس از تاسیس تاکنون حدود ۳۹۰ مداخله نظامی انجام داده که نیمی از آن‌ها بین ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۹ بوده و بیش از ۲۵ ٪ نیز پس از پایان جنگ سرد رخ داده است. همچنین بنابر داده‌های مرکز مطالعات خاورمیانه، تنها بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۲ ایالات متحده حداقل ۲۵۱ مداخله نظامی انجام داده و از سال ۱۷۹۸ تا ۱۹۹۰ نیز حدود ۲۱۸ اقدام نظامی ثبت شده است که نشانگر یک گرایش نظامی شدید در سیاست خارجی واشنگتن است.

این داده‌ها نه‌تنها تعداد حملات واقعی را نشان می‌دهد، بلکه سابقه گسترده «نمایش قدرت نظامی» (force projection) ایالات متحده در مناطق مختلف را آشکار می‌سازد. این روند، دسته‌هایی از عملیات را شامل می‌شود مانند: تهاجم مستقیم، اشغال موقّت، حملات هوایی، عملیات ویژه، تهدید نظامی نمایشی و نیز حمایت لجستیکی و اطلاعاتی.

۲. نمونه‌های شاخص نقض حقوق بشر در هیروشیما، ویتنام، عراق، افغانستان و یمن

۲,۱. بمباران هیروشیما و ناکازاکی (۱۹۴۵)

استفاده از بمب اتمی بر دو شهر ژاپنی در آگوست ۱۹۴۵، موجب کشته شدن حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر و نابودسازی کامل زیرساخت‌ها شد. این اقدام تازه‌ترین شکل «استفاده غیرمتناسب از قدرت نظامی» معرفی شده و نقطه عطفی در تاریخ نظامی‌گرایی آمریکا بود.

۲,۲. جنگ ویتنام (۱۹۶۴–۱۹۷۵)

در جنگی که بیش از ۵۰۰ هزار سرباز آمریکا در آن مشارکت داشتند، تلفات غیرنظامیان و نابودی زیست‌محیطی فراوان گزارش شد. آمار رسمی نشان‌دهنده کشته شدن حدود ۲ تا ۳ میلیون نفر، عمدتاً غیرنظامی بوده است.

---

[۱] Military Intervention Project

۲,۳. جنگ عراق (۲۰۰۳–۲۰۱۱)

تهاجم آمریکا به‌بهانه یافتن «سلاح‌های کشتار جمعی» آغاز شد و بعدها، مداخلات نظامی، اشغال سیاسی و نظامی و ایجاد زندان‌هایی نظیر ابوغریب و گوانتانامو به موارد نقض حقوق بشر جهان‌شمول شناخته شدند. داده‌های رسمی نشان دهنده هزاران قربانی غیرنظامی و نیز موجی از مهاجرت داخلی–خارجی گسترده‌اند.

۲,۴. افغانستان (۲۰۰۱–۲۰۲۱)

با محوریت عملیات «ضدتروریسم» پس از ۱۱ سپتامبر، آمریکا با بمباران، اشغال و حضور نزدیک به ۲۰ ساله، ساختار سیاسی و اقتصادی افغانستان را متلاشی کرد. این حضور که با اهداف اولیه اعلامی همچون تروریست‌کشی و دفاع از حقوق زنان آغاز شد، در عمل به موج‌های مهاجرت، فقر و کاهش امنیت عمومی انجامید.

۲,۵. یمن (۲۰۱۵–اکنون)

تحت پشتیبانی آمریکایی‌ها، ائتلاف تحت رهبری عربستان سعودی، یمن را هدف بمباران گسترده قرار داد. بدین ترتیب ساختار بهداشتی و اقتصادی کشور فروپاشید. آمریکا با تأمین اطلاعات، سوخت‌رسانی هوایی و فروش سلاح نقش محوری در این بحران ایفا کرد. برآوردها نشان می‌دهد ده‌ها هزار غیرنظامی کشته شده و بحران انسانی گسترده‌ای شکل گرفته است.

علاوه بر این، دولت ترامپ در سال ۲۰۲۵ نیز با اجرای «عملیات Rough Rider»، بیش از ۲۵۰ حمله هوایی علیه حوثی‌ها انجام داد که منجر به کشته و مجروح‌شدن صدها نفر از جمله بیش از ۲۰۰ غیرنظامی گردید.

۳. حمایت‌های لجستیکی و سیاسی از رژیم‌های ناقض حقوق بشر

۳,۱. حمایت از برخی کشورها در جنگ یمن

ایالات متحده از سال ۲۰۱۵ در قالب پشتیبانی لجستیکی، اطلاعاتی و تسلیحاتی، متحدی قابل توجه برای برخی کشورها در جنگ یمن بوده است. حجم فروش نظامی به برخی کشورها افزایش یافت (۱۴ میلیارد دلار بین ۲۰۱۵–۲۰۱۹) و بخش قابل ملاحظه‌ای از تدارکات عملیات‌ها را فراهم آورد.

۳,۲. همراهی با رژیم اسرائیل در مناقشات منطقه‌ای

ایالات متحده در طول دهه‌های گذشته، حمایت سیاسی-دیپلماتیک و نظامی گسترده‌ای از اسرائیل داشته است. در مواردی که نقض قوانین بین‌الملل و حقوق بشر انجام شده، ایالات متحده با وتوی قطعنامه‌های سازمان ملل، نقض موازین را عملاً وجهه حقوقی بخشیده است.

۳,۳. حمایت غیرمستقیم از رژیم‌های متحد

اقداماتی مانند همکاری با دولت‌هایی نظیر مصر، بحرین و اردن، یا تأمین امنیت سیاسی در برابر نقض حقوق بشر در کشورهای آمریکای لاتین، مثال‌هایی هستند که آمریکا را به یکی از بازیگران اصلی نقض حقوق بشر از طریق حمایت سازمانی بدل ساخته است.

نتیجه‌گیری

- آمار مداخلات نظامی ایالات متحده پس از ۱۹۴۵ نشانگر حضور مستمر، پرهزینه و اغلب بی‌ثمر این کشور در کشورهای مختلف است. ورود به جنگ‌هایی که اهداف ابتدایی آن‌ها به مرور تغییری ماهوی یافت.
- مواردی همچون هیروشیما، عراق، افغانستان و یمن نمایانگر اشکال مختلف نقض حقوق بشر- از حملات ناعادلانه هوایی تا اشغال و بمباران- هستند.
- یکی از مهم‌ترین وجوه این موضوع، پشتیبانی دولت آمریکا از متحدینی است که قوانین بین‌الملل را نقض می‌کنند. این حمایت، مؤید وجود «تعارض هنجاری» در عملکرد آمریکا نسبت به دکترین‌های حقوق بشر جهانی است.

بخش سوم: مداخلات سیاسی و کودتاهای طراحی‌شده توسط ایالات متحده

۱. مداخلات مستقیم در سرنوشت ملی کشورها

مطالعات تاریخ سیاسی آمریکا نشان می‌دهد که پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به طور سیستماتیک از روش‌هایی مثل کودتا، حمایت مخفی و مداخلات پشت‌پرده (covert interventions) برای تأثیرگذاری بر سرنوشت سیاسی دولت‌های مستقل بهره برده است. برآوردهای منتشرشده نشان می‌دهد که در دوره جنگ سرد، دست‌کم در ۵۰ مورد، آمریکا به‌نحوی در تغییر رژیم‌ها دخالت کرده است، از جمله افغانستان، ایران، شیلی، گواتمالا و جمهوری دمکراتیک کنگو.

این مداخلات با چهار مکانیسم غالب اجرا شده‌اند:

۱ .**حمایت مالی و رسانه‌ای** جهت تشدید بی‌ثباتی سیاسی

۲ .**آموزش و تجهیز نیروهای نظامی یا شبه‌نظامی داخلی**

۳ .**ایفای نقش مرکزی در اجرای کودتای نظامی**

۴ .**توانمندسازی سیاسی دولت‌های وابسته پس از انقلابات پنهان**

در مرکز این استراتژی‌ها، معمولا مؤسسه‌هایی چون CIA و NSC ایفاگر نقش مؤثر و راهبردی بوده‌اند.

۲. تحلیل موردی کودتاهای برجسته

۲,۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) – ایران

کودتای معروف ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نمونه‌ای شاخص از مداخله‌ای است که به وضوح نشان‌دهنده ترکیب دقیق عناصر سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی است:

- مستندات جدید نشان می‌دهند که نهادهایی چون شورای امنیت ملی(NSC) وآژانس اطلاعات مرکزی(CIA)تصمیم رسمی به اجرای «Operation[۲] TPAJAX» گرفتند. فرآیندی که به واسطه اطلاعات غلط سیاسی(propaganda) ، دولت دکتر مصدق را سرنگون کرد.
- پژوهشگران برجسته‌ای تأکید کرده‌اند که تأمین مالی گسترده و مستقیمِ فعالان سیاسیِ حامی کودتا، نقش تعیین‌کننده‌ای در جسارت‌بخشی و تقویت کنش‌گران داخلی ایفا کرده است.
- اسناد CIA بعدها روشن کرده‌اند که این کودتا عملاً توسط واشنگتن نه به‌واسطه خواست جمعی ایرانیان بلکه برای تضمین منافع نفتی و مهار جبهه چپ و شوروی برنامه‌ریزی شده بود.

[۲] نام رمز عملیات کودتایی که در ایران با هدف برکناری محمد مصدق صورت گرفت.

این رویداد، نشان‌دهنده تطابق میان چهار هدف استراتژیک، پشتیبانی از شاه، حفاظت از منافع غربی، کنترل ژئوپلیتیکی و مهار ایدئولوژی‌های مورد انتظار از اقتصادهای نوظهور بود.

۲,۲. ترور و کودتای لومومبا – کنگو (۱۹۶۰–۱۹۶۱)

مداخله در جمهوری دمکراتیک کنگو نیز نموداری واضح از نحوه‌ی تنظیم کودتا و اقدامات پس از آن برای حفظ نفوذ آمریکا در آفریقاست:

- Patrice Lumumbaبا حمایت بخشی از مردم و به‌عنوان نخست‌وزیر منتخب برگزیده شد. ولی تشکیل دولت او با واکنش آمریکا و بلژیک مواجه شد که وی را «کمونیست خطرناک» معرفی کردند.
- سی‌آی‌ای طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱، عملیات محرمانه‌ای برای حذف وی و انتصاب موبوتو طراحی نمود. از جمله «برنامه‌های ترور»، حمایت مالی از کودتای نظامی موبوتو که در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ رخ داد.
- بعد از به زندان انداختن لومومبا، وی به‌دست مخالفان و شبه‌نظامیان کشته شد- کشته‌ای که استناد منابع تاریخی همچون Stuart Reid مشخصاً آن را با دخالت سی‌آی‌ای مرتبط می‌داند.

این رخداد نشان می‌دهد که چگونه یک نهاد امنیتی نظیرCIA ، با ابزارهای پوششی و اطلاعاتی، علاوه بر تبیین روایت ضد کمونیسم، کودتایی را هدایت می‌کند که دست‌کم پانزده سال حاکمیت دیکتاتور موبوتو را تضمین می‌نماید.

۲,۳. کودتای آلنده – شیلی (۱۹۷۳)

در شیلی نیز کودتایی نظامی به رهبری پینوشه انجام شد و اسناد واضحی وجود دارد که آمریکا در آن نقش فعال داشته است:

- گزارش‌های منتشرشده دولتی (Church Committee) نشان می‌دهند که سی‌آی‌ای با تأمین منابع مالی و سیاسی فعالیت‌های ضدآلنده را مدیریت کرده و روی ایجاد بی‌ثباتی اقتصادی و رسانه‌ای سرمایه‌گذاری نموده است .
- برخی تحقیقات دانشگاهی استدلال کرده‌اند که کودتای شیلی تا حدود زیادی معلول ورود آمریکا در فضاهای اطلاعاتی و دیپلماسی مخفی درون دولت حساس شیلی بوده است.

۳. پیوند میان ادعای دموکراسی‌خواهی و سرکوب جنبش‌های استقلال‌طلبانه

الف) پارادوکس ادعای دموکراسی‌خواهی

در بیانیه‌های رسمی آمریکا، ارزش‌هایی نظیر آزادی، کرامت و حق تعیین سرنوشت بارها تکرار می‌شوند. اما تاریخ مداخلات این کشور، نشان از تناقض آشکار میان ادعا و عمل دارد:

- مواردی چون سرنگونی دولت‌های منتخب یا سرکوب جنبش‌هایی که به‌سمت استقلال و تعریف هویتی گام برمی‌داشتند، پاداشی هستند برای کسانی که با مبانی غربی همسو باشند.
- سازوکارهایی چون تعریف «تهدید کمونیستی» به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای برای مشروعیت‌سازی مداخلات سیاسی و نظامی، نقض حقوق بشر را توجیه می‌کند تا به آن مشروعیت قانونی داده شود.

ب) سرکوب جنبش‌های استقلال‌طلبانه

جنبش‌هایی که جهت استعمارزدایی مسیر را انتخاب کرده‌اند، غالباً با واکنش سخت‌گیرانه آمریکا مواجه شده‌اند:

- انقلاب کشورهای آمریکای لاتین که از الگوی آلنده در شیلی پیروی کردند، به‌واسطه پشتوانه مالی آمریکا سرکوب شدند.
- الگوهای استقلال‌طلبانه در خاورمیانه، آفریقا و آسیا نیز غالباً هدف فشار حملات اطلاعاتی، اقتصادی و نظامی آمریکا قرار گرفته‌اند.

اقتصاددانان و جامعه‌شناسانی چون آندره گوندر فرانک (Andre Gunder Frank) تأکید کرده‌اند که این الگوها به شکل نظام‌مندسازی عدم توازن بین‌المللی دامن زده‌اند. جایی که «قلمرو مرجع» جهانی حق تصمیم‌گیری برای «حوزه پیرامونی» را مشروع می‌داند.

نتیجه‌گیری

- مداخله مستقیم و طراحی کودتا در بیش از ۵۰ کشور، سیاستی سیستماتیک و بلندمدت را نشان می‌دهد.
- کودتاهایی نظیر ۲۸ مرداد، ترور لومومبا و کودتای شیلی نمونه‌هایی بارز هستند که در آنها مداخلهٔ CIA نقشی محوری داشت.
- گفتمان رسمی دموکراسی‌خواهی آمریکا در عمل، غالباً در خدمت استراتژی مهار ملی‌گرایی و استقلال فرهنگی–سیاسی کشورها بوده است.
- این تضاد میان نص صریح اعلامیه‌های حقوق بشر و شیوه‌های عملکرد در عرصه بین‌الملل، نیازمند تبیین و نقد دقیق توسط نخبگان حقوقی، سیاسی و تاریخ‌پژوه است.

بخش چهارم: انقلاب‌های رنگین و مهندسی تغییـــر قدرت با ابزارهای نرم

۱. بررسی انقلاب‌های مخملین با حمایت غرب

اصطلاح *انقلاب رنگی* یا *مخملین* (Colour/Velvet Revolutions)به موجی از جنبش‌های مدنی غیرخشونت‌آمیز در کشورهای پساشوروی اطلاق می‌شود که عمدتاً در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ با هدف تغییر دولت و شکل‌گیری ساختارهای سیاسی نوین رخ دادند، از جمله صربستان (Bulldozer,۲۰۰۰)، گرجستان (Rose,۲۰۰۳)، اوکراین (Orange,۲۰۰۴)، قرقیزستان (Tulip,۲۰۰۵) و ارمنستان (Velvet,۲۰۱۸).

مطالعات نظری نشان می‌دهد این انقلاب‌ها، دست‌کم سه عنصر ساختاری مشترک داشتند:

۱. **فرایندهای برنامه‌ریزی‌شده**: حضور گسترده و پرهزینه نهادهای آمریکایی-غربی شامل « National Democratic Institute (NDI)»، «International Republican Institute (IRI)»، USAID و «National Endowment for Democracy» (NED.)
۲. **توانمندسازی جامعه مدنی و رسانه‌ای**: آموزش فعالان، هدایت رسانه‌ها و زیرساخت دیجیتال برای سازمان‌دهی و مدیریت اعتراضات.
۳. **جریان‌سازی مسالمت‌آمیز و طراحی گفتمانی**: استفاده از نشانه‌هایی مانند لباس، رنگ، شعار و نمادهای هویتی رنگی، برای برجسته‌سازی هویت جمعی و ساختارمند کردن اعتراضات.

این مدل در علوم سیاسی به الگوی «مهندسی انقلاب نرم» تعبیر می‌شود، که هدف آن اعمال نظم «وارونه‌سازی قدرت» بدون استفاده مستقیم از زور، بلکه از طریق ساخت و ارتقای ظرفیت‌های مدنی و رسانه‌ای شکل‌گرفته است.

۲. نقش مؤسسات پوششی و رسانه‌های آمریکایی در مهندسی اجتماعی

الف) مؤسسات پوششی (NGOها)

سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی مانند NED ، IRI، NDIو USAID ابعاد مالی، آموزشی و سازمانی انقلاب‌ها را پشتیبانی کردند:

- در انقلاب نارنجی اوکراین، صرفاً در دو سال اول قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۴، بیش از ۶۵ میلیون دلار برای آموزش ناظران انتخاباتی، مطبوعات مستقل و اکتیویست‌های مستقر در استان‌ها هزینه شد.
- در گرجستان (۲۰۰۳)، گزارش‌ها نشان می‌دهد که سفیر آمریکا در تعامل مستقیم با گروه‌های مدنی، آموزش‌هایی در زمینه نظارت مردمی، رسانه و انتخاب رانندگی اعتراضات سازماندهی کرد.

- در قرقیزستان (۲۰۰۵)، تحت عنوان «دموکراسی‌سازی» رسمی، ساختارهای محلی آموزش دیده و حمایت مادی شدند تا جنبش توده‌ای علیه نخبگان حاکم شکل گیرد.

این‌گونه اقدامات در ادبیات علمی به «NGO-ization» موسوم است - فرایندی که در آن مؤسسات «غیرانتفاعی» عملاً جایگزین نهادهای سیاسی سنتی در فرایند تصمیم‌سازی و انتخاباتی می‌گردند. از یک‌سو شناسایی و پشتیبانی فعالان مستقل را تسهیل می‌کند و از سوی دیگر به ابزار نفوذ خارجی تبدیل می‌شود.

ب) رسانه‌ها و فضای سایبری

رسانه‌های مستقل و شبکه‌های اجتماعی، نقش بسیار مهمی در قالب «فصل مشترک روایت و سازمان‌دهی اجتماعی» داشتند:

- در اوکراین، رسانه‌هایی چون «The New York Times» و دیگر رسانه‌های غربی با سخنرانی‌های معطوف به تقلب انتخاباتی، دانش و کنش اجتماعی را تحت تأثیر فضاهای تبلیغاتی هدایت کردند.
- رسانه‌های محلی و مستقل- از جمله کانال‌های تلویزیونی استانی و روزنامه‌های محلی- زمینه‌ساز افزایش اعتماد عمومی و جانشین رسانه‌های رسمی شدند و این تعارض مؤسسه‌ای به برگ برنده سیاسی تبدیل شد.
- در انقلاب‌های پس از ۲۰۱۰ مانند بهار عربی، فناوری‌های جدید (فیس‌بوک، توئیتر، یوتیوب) به جایگاه کلیدی تبدیل شدند و امکان شبکه‌سازی سریع، انتشار لحظه‌ای صحنه‌ها و فراخوان جمعی را فراهم ساختند.

این شکل از رسانه‌سازی، مطابق با نظریه «امپریالیسم رسانه‌ای» (Media Imperialism) مارک‌شده توسط شیلر، تبدیل به ابزار کنترل و اشاعه گفتمان غرب‌محور شد .

۳. ترکیب مداخلات نرم و تأثیرات بلندمدت

راهبری این پروژه‌ها بر اساس کانالی سه‌گانه صورت گرفت:

۱. **تعیین فازبندی دقیق**: تأمین مالی، آموزش، ارتباط رسانه‌ای و حمایت سیاسی ذیل برنامه‌هایی طولانی‌مدت.
۲. **ارتباط ساختاری میان مؤسسات:** هماهنگی میان سفارت‌ها، NGOها، رسانه‌های غربی و اکتیویست‌های محلی.

۳. **بازسازی بیانی و ارزش‌سنجی عمومی:** انتقال گفتمان‌های نفاق با واژه‌هایی چون «شفافیت»، «مبارزه با فساد»، «حقوق بشر»، «دموکراسی» و تبدیل آن به گفتمان غالب در میان جمعیت جوان و دانشگاهی.

پیامدهای این پروژه‌ها در حوزه اجتماعی-سیاسی عبارت بوده‌اند از:

- تغییر رژیم بدون استفاده مستقیم از زور؛
- ایجاد ائتلاف‌های جدید سیاسی و ساختارهای مبتنی بر ارزش‌های غربی؛
- تضعیف تدریجی هویت‌های محلی و جایگزینی آن با روایتی جهان‌شمول؛
- مانع‌زدایی از ورود نهادهای مدنی غربی و تداوم وابستگی ساختاری اقتصادی و فرهنگی.

نتیجه‌گیری

- «انقلاب‌های رنگی» الگوی کاملاً طراحی‌شده‌ای در حوزه انتقال قدرت هستند که با ابزارهای نرم اجرا می‌شوند.
- مؤسسات پوششی غربی و سیستم رسانه‌ای/ دیجیتالی آمریکا، از طریق شبکه‌سازی و سازمان‌دهی جمعی، نقش راهبردی در شکل‌گیری تقاضای حکومتی و تغییرات ساختاری داشته‌اند.
- این مدل، نمونه‌ای شاخص از *مهندسی اجتماعی سیاسی در چارچوب هژمونیک قدرت نرم* است. یعنی ساختار نظام بین‌الملل دچار نوعی «بازآرایی قدرت» از طریق زیرساخت‌های فرهنگی، رسانه‌ای و سازمانی آمریکا شده است.
- از منظر نظری، چالش اساسی این پروژه، جمع‌آوری مشروعیت سیاسی در پوشش هنجارهای حقوق بشری و دموکراتیک بوده است - دغدغه‌ای که در ادبیات انتقادی درباره توسعه بین‌المللی، پسااستعماریسم و مطالعات امنیتی متأخر به دقت تحلیل شده است.

بخش پنجم: نقض سیستماتیک حقوق بشر در خود آمریکا

۱. سرکوب قومی و نژادی: سیاه‌پوستان، سرخ‌پوستان و اقلیت‌ها

الف) تجربه تاریخی «بی‌عدالتی نظام‌مند» علیه جامعه سیاه‌پوستان

تحقیقات جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان نشان می‌دهد که جامعه سیاه‌پوستان در ایالات متحده با یک نظام ناعادلانه مواجه است که جلوه‌های آن را می‌توان در سه حوزه کلیدی مشاهده کرد:

۱. **خشونت حکومتی با منشاء پلیسی**: بررسی داده‌های پرسش‌محور و آماری، از جمله مطالعه‌ای در مینیاپولیس (۲۰۱۶–۲۰۲۱)، نشان می‌دهد که سیاه‌پوستان نسبت به سفیدپوستان بسیار بیشتر توسط نیروهای پلیس متوقف، جست‌وجو و مجازات می‌شوند.
۲. **بیشتر بودن احتمال کشته شدن توسط پلیس**: داده‌های مربوط به ۲۰۱۳–۲۰۲۰ نشان می‌دهد که مردان سیاه‌پوست حدود ۲٫۵ برابر بیشتر از سفیدپوست‌ها در برابر اتهام کارهای خشونت‌آمیز کشته می‌شوند. این نرخ در زنان سیاه‌پوست نیز ۱٫۴ برابر بالاتر است.
۳. **نابرابری کیفری و کارآیی قضایی:** در سال ۲۰۱۹، مردان سیاه‌پوست در زندان تقریباً ۶ برابر بیشتر از سفیدپوستان بودند. همچنین افراد سیاه‌پوست ۷٫۵ برابر بیشتر نسبت به سفیدپوستان با اتهام قتل به اشتباه محکوم شده‌اند.

این سلسله ساختاری خشونت و تبعیض نژادی، از دیدگاه نظری، تحت قالب مفهوم «بی‌عدالتی نهادی‌شده» یا *institutional injustice* در حقوق بشر و مطالعات عدالت‌بنیاد صورت‌بندی شده است.

ب) ظلم و تجاوز سیستماتیک علیه سرخ‌پوستان

برای جوامع بومی، وضعیت حتی بغرنج‌تر است:

- **خشونت فیزیکی و جنسی**: زنان سرخ‌پوست بیش از سایر جوامع با خشونت فیزیکی مواجه‌اند. نرخ آزار و تجاوز به عبارت دقیق، ۱۰ برابر میانگین ملی گزارش شده است و در برخی مناطق، تا ۲۰ برابر افزایش یافته است.
- **عدم پاسخ‌گویی قضایی**: کمتر از ٪۱۰ از قتل‌ها در جوامع بومی پیگرد می‌شوند و دستگاه قضایی پیچیده متعدد سطحی (قبیله‌ای، ایالتی، فدرال) مانع مؤثر در برابر عدالت است.
- **زندانی‌سازی گسترده و خشونت پلیسی**: نرخ زندانی‌شدگی سرخ‌پوستان ۴ تا ۶ برابر بیشتر است.همچنین درگیری با پلیس در مناطق مجاور اقلیتی با خشونت بیشتر همراه بوده است.

از منظر نظری، این وضعیت در قالب «سازوکاری متقاطع از استعمارزدایی مداوم» (ongoing colonialism) قابل مطالعه است. استعمار یاد شده بدون الفاظ استعمارگرانه، به‌صورت ساختاری و نهادی ادامه یافته و به سرکوب فرهنگی، قضایی و امنیتی ادامه می‌دهد.

۲. وضعیت زنان: تجاوزهای سازمان‌یافته، نظامی و صنعتی

تحقیقات گسترده‌ای نشان می‌دهد که زنان در ایالات متحده با بیش از ۴۶۳،۰۰۰ مورد تجاوز یا آزار جنسی سالانه مواجه هستند.

الف) تجاوز و خشونت در فضاهای نظامی

نیروی نظامی آمریکا در گذشته با موارد گسترده‌ای از تجاوز سازمان‌یافته در میان سربازان مواجه بوده است:

- گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد که در ۱۱ سال گذشته، ۱۳۵،۰۰۰ مورد تجاوز جنسی سازمان‌یافته توسط سربازان علیه زنان ارتش رخ داده است. همچنین تجاوز نیروهای آمریکایی به زنان آلمانی و فرانسوی در جنگ جهانی دوم تا ۵۴۰،۰۰۰ مورد بوده است.
- مطابق با مطالعات تاریخی، این رفتارها در سکوت رسانه‌ای و حقوقی پنهان شده و تا امروز نیز بسیاری از قربانیان جرأت شکایت نیافته‌اند.

ب) نظام زندان و تجارت صنعتی تجاوز

محور پررنگ دیگری که کمتر بدان پرداخته شده، انتشار مطالعاتی است که فساد ساختاری نسبت به زنان زندانی را نشان می‌دهد:

- مطابق قانون *Prison Rape Elimination Act* (2003)، سالانه حداقل ۱۳٪ از زندانیان (بیش از ۲۰۰،۰۰۰ نفر) در زندان‌ها با تجاوز جنسی مستقیم مواجه می‌شوند. گزارش ۲۰۰۷ وزارت دادگستری آمریکا گزارش می‌دهد که ۶۰،۵۰۰ مورد تجاوز علیه زندانیان گزارش شده است. اغلب آن‌ها از سوی مأموران یا دیگر زندانیان رخ داده است.
- این وضعیت در بازه زمانی ۱۹۸۶–۲۰۰۶، ممکن است شامل بیش از یک میلیون مورد باشد. پاسخ قانونی حذف تدریجی یا ناپدید شدن قربانیان از نظام حقوقی بوده است.

۳. زندان‌ها، خشونت پلیسی و سلب آزادی‌های مدنی

الف) پدیده زندانی‌سازی انبوه(Mass Incarceration)

ایالات متحده یکی از بالاترین نرخ‌های زندانی‌شدگی در جهان را دارد:

- نرخ بازداشت ملی، حدود ۲٫۳ میلیون نفر. نزدیک به چهار برابر متوسط جهانی؛
- نسبت شگفت‌آور بین جمعیت سیاه‌پوستان و زندان، در حوزه‌های ایالتی و فدرال، به ۶:۱ در مقابل سفیدپوستان رسیده است.

این وضعیت نمایانگر مکانیسم حقوقی دستکاری‌شده‌ای‌ست که «عادت‌زدایی» از سطوح پایین قانونی تا ترامای اجتماعی بزرگ‌تر را تولید می‌کند.

ب) خشونت پلیسی و سلب آزادی مدنی

- تجاوز سریع و نابرابر قدرت پلیسی به ویژه در جوامع رنگین‌پوست(Black, Native groups) ، با مواردی چون اسلحه‌کشی، شکنجه، جست‌وجو غیرقانونی.
- امکان استفاده از نیرو و اسلحه از سوی پلیس (سوای شکایت یا حبس دادرسی) خصوصی شمرده می‌شود و این بدین معناست که امنیت جسمانی در برخی گروه‌ها (Black, Native groups) از دید حقوق عمومی بسیار بحرانی است.

نتیجه‌گیری

۱. ایالات متحده، نه تنها در سطح سیاست خارجی، بلکه درون مرزهای خویش نیز ساختارهایی ناعادلانه دارد که نظام‌مندانه حقوق بشر را نقض می‌کند.
۲. الگوی ساختارمند تبعیض نژادی، خشونت حکومتی و زندانی‌سازی انبوه، با چارچوب‌های نظری موسوم به «بی‌عدالتی نهادی‌شده» یا *structural injustice* قابل تحلیل هستند.
۳. وضعیت زنان، به ویژه سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان، نشان می‌دهد که معابر قانونی و سیاستی نمی‌تواند مشکلات تاریخی و ساختاری را پنهان کند.
۴. این بخش روشن می‌سازد که ایالات متحده، حتی با استناد به مغزگفتمان حقوق بشر جهانی، با تناقضات عمیق مواجه است و نیاز به طرح نظریه‌ها و راهبردهایی دارد که ضمن تحلیل انتقادی، بر اصلاحات حقوقی–سیاسی تمرکز کنند.

بخش ششم: نقض مکرر حقوق ملت ایران توسط ایالات متحده آمریکا

از منظر حقوق بین‌الملل، یکی از مهم‌ترین مصادیق نقض حقوق بشر، دخالت نظام‌یافته و مستمر یک دولت در مناسبات بنیادین حاکمیت، امنیت، سلامت و رفاه ملت‌های دیگر است. بررسی تاریخی روابط ایران و ایالات متحده آمریکا از سال ۱۳۳۲ تاکنون، نشان‌دهنده‌ی روندی پیوسته از رفتارهای خصمانه، مداخله‌جویانه و ناقض حقوق ملت ایران است که در سطوح متعددی چون ترور، تحریم، جنگ، تحریک، تهدید نظامی و عملیات جنگ نرم تبلور یافته است. این روند، نه محصول تصمیمات موردی و مقطعی، بلکه بازتاب سیاست راهبردی ایالات متحده برای محدودسازی استقلال و اقتدار منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است.

۱. پرونده‌خوانی سیاست‌های خصمانه آمریکا علیه ملت ایران

الف) حمایت مستقیم از رژیم بعث در جنگ تحمیلی

یکی از نمونه‌های شاخص نقض گسترده حقوق ملت ایران، حمایت آشکار و پنهان ایالات متحده از رژیم صدام حسین در جنگ هشت‌ساله علیه ایران است. اسناد منتشرشده در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که دولت آمریکا، نه تنها از تجاوز نظامی عراق به ایران چشم‌پوشی کرد، بلکه با ارائه اطلاعات ماهواره‌ای، داده‌های میدانی و پشتیبانی تسلیحاتی از صدام، نقش مستقیمی در استمرار این جنگ و تشدید خسارات آن داشت.

نقض ماده ۲ منشور ملل متحد (ممنوعیت توسل به زور علیه تمامیت ارضی کشورها) و ماده ۳ کنوانسیون ژنو (حمایت از غیرنظامیان در منازعات مسلحانه) در این دوره، از مصادیق بارز جنایت دولت آمریکا در حق ملت ایران است.

ب) سیاست تحریم و محاصره اقتصادی

تحریم‌های گسترده و فزاینده اقتصادی، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در دهه‌های اخیر شدت یافته‌اند، از مصادیق بارز نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی ملت ایران هستند. طبق ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هر انسان حق دارد از سطحی از زندگی برخوردار باشد که سلامت، تغذیه، مسکن و خدمات پزشکی او را تضمین کند. سیاست‌های تحریمی آمریکا، به‌ویژه در حوزه‌های غذا، دارو، تبادلات بانکی و زیرساخت‌های بهداشتی، مستقیماً این حقوق بنیادین را نقض کرده‌اند.

مطالعه موردی تحریم‌های دارویی و اثرات آن بر بیماران خاص و کودکان ایرانی، گواهی روشن بر این واقعیت است که ایالات متحده، با علم به آثار انسانی و مرگبار این تحریم‌ها، در برابر پیامدهای آن سکوت کرده و گاه حتی آن را توجیه کرده است.

ج) جنگ نرم و عملیات روانی هدفمند

در دهه‌های اخیر، آمریکا تمرکز قابل توجهی بر استفاده از ابزارهای جنگ شناختی، جنگ رسانه‌ای و عملیات روانی داشته است. حمایت مالی، فنی و سیاسی از شبکه‌های رسانه‌ای ضدایرانی، راه‌اندازی پلتفرم‌های جنگ نرم دیجیتال و سرمایه‌گذاری بر تضعیف انسجام اجتماعی در داخل ایران، بخشی از این پروژه است.

تحریک نارضایتی‌های اجتماعی، جهت‌دهی به ناآرامی‌های خیابانی، تضعیف نهادهای اعتمادساز و ارائه الگوهای ناکارآمد توسعه غربی در برابر الگوی بومی ایرانی ـ اسلامی، از محورهای مهم این جنگ نرم ساختارمند محسوب می‌شود.

۲. نقش ایالات متحده در فتنه‌های داخلی و ترور نخبگان ایرانی

از دیگر مصادیق نقض حقوق ملت ایران توسط ایالات متحده، حمایت مستقیم یا غیرمستقیم از پروژه‌های بی‌ثبات‌سازی داخلی و ترور نخبگان علمی، فرهنگی و نظامی کشور است.

الف) ترور دانشمندان هسته‌ای و دفاعی

در فاصله سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۹، چندین نفر از برجسته‌ترین دانشمندان هسته‌ای و دفاعی جمهوری اسلامی ایران، از جمله شهیدان علی‌محمدی، شهریاری، رضایی‌نژاد، مصطفی احمدی‌روشن و محسن فخری‌زاده، توسط عوامل موساد و سازمان‌های تروریستی وابسته ترور شدند. بررسی‌های انجام‌شده توسط نهادهای امنیتی و تأیید برخی مقامات غربی حاکی از آن است که این عملیات‌ها با اطلاع و هماهنگی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا صورت گرفته‌اند.

نقض حق بنیادین حیات (ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی) و مداخله در فرآیند توسعه علمی و فناورانه‌ی یک ملت مستقل، نمونه‌ای آشکار از استفاده ابزاری از ترور به‌عنوان ابزار سیاست خارجی است.

ب) حمایت از گروهک‌های تروریستی در مرزهای ایران

گزارش‌های رسمی دولت ایران و برخی نهادهای بین‌المللی، از جمله اسناد منتشرشده در ویکی‌لیکس و گزارش‌های نیویورک‌تایمز، نشان می‌دهند که برخی از گروهک‌های مسلح مخالف نظام جمهوری اسلامی ایران، نظیر گروهک پژاک، جندالله و الاحوازیه، از حمایت مالی و لجستیکی ایالات متحده برخوردار بوده‌اند. این حمایت‌ها منجر به ده‌ها عملیات تروریستی، کشته‌شدن شهروندان بی‌گناه و تخریب زیرساخت‌های امنیتی در نواحی مرزی ایران شده‌اند.

۳. جنایت علیه سلامت عمومی: تحریم دارویی و پزشکی

یکی از ابعاد کمتر دیده‌شده اما بسیار فاجعه‌آمیز تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران، اثرات آن بر سلامت عمومی و دسترسی مردم به دارو و تجهیزات پزشکی است.

با وجود ادعای ایالات متحده مبنی بر «معاف بودن اقلام بشردوستانه از تحریم»، واقعیت این است که تحریم‌های بانکی و مالی مرتبط، امکان خرید و واردات داروهای حیاتی، از جمله داروهای مربوط به بیماران خاص، کودکان، سرطانی‌ها و مبتلایان به بیماری‌های نادر را مختل کرده‌اند. این اقدامات، از نظر حقوق بشری، مصداق «قتل خاموش» و جنایت علیه بشریت تلقی می‌شوند.

سازمان دیده‌بان حقوق بشر (HRW) و گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور تحریم‌های یک‌جانبه، بارها تأکید کرده‌اند که تحریم‌های آمریکا علیه ایران، از مرز مجازات اقتصادی عبور کرده و به حوزه سلامت و کرامت انسانی تعرض کرده‌اند. چنین تحریم‌هایی از منظر حقوق بین‌الملل عمومی، نوعی «مجازات دسته‌جمعی» (collective punishment) محسوب می‌شوند که در اصول بنیادین حقوق بشر منع شده‌اند.

نتیجه‌گیری

رفتار ایالات متحده در قبال ملت ایران، فراتر از خصومت سیاسی، واجد مؤلفه‌هایی است که از نظر حقوقی و آکادمیک، در قالب «نقض سیستماتیک حقوق بشر» قابل تحلیل‌اند. از جنگ و تحریم گرفته تا ترور و تحریف رسانه‌ای، آنچه در مجموع دیده می‌شود، تلاش پیوسته‌ای برای تضعیف اراده‌ی ملی، استقلال راهبردی، و رفاه انسانی ملت ایران است.

شناخت دقیق این سیاست‌ها و مستندسازی حقوقی و تحلیلی آن‌ها، نه فقط به‌عنوان اقدامی دفاعی، بلکه در قالب بازسازی گفتمان عدالت‌محور در سیاست جهانی، ضرورتی اساسی برای اندیشه‌ورزان و نهادهای نخبگانی ایران اسلامی به شمار می‌رود.

بخش هفتم: حقوق بشر آمریکایی در تقابل با حق حیات ملت فلسطین و مردم غزه

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های تعارض درونی در سیاست‌های اعلامی و اعمالی ایالات متحده در حوزه حقوق بشر، نسبت آن با مسأله‌ی فلسطین است. جایی که «حقوق بشر آمریکایی» به‌گونه‌ای نظام‌مند، در تقابل با ابتدایی‌ترین حقوق انسانی ملت فلسطین قرار گرفته است. در این میان، غزه به‌مثابه‌ی نماد زنده‌ی یک محاصره مطلق، جنگ‌های مکرر و فجایع انسانی، بستر عریان‌ترین صورت از بی‌اعتنایی غرب به کرامت انسان و به‌ویژه توجیه‌گری نظام‌مند ایالات متحده نسبت به جنایات رژیم صهیونیستی را به نمایش گذاشته است.

۱. همراهی ساختاری ایالات متحده با پروژه نسل‌زدایی در فلسطین

از سال ۱۹۴۸ تا امروز، ساختار حمایتی ایالات متحده از رژیم صهیونیستی، نه یک انتخاب مقطعی، بلکه بخشی از سیاست راهبردی این کشور در منطقه غرب آسیاست. در طول دهه‌ها، آمریکا با بهره‌گیری از تمامی ابزارهای قدرت ـ از تسلیحات نظامی و پشتیبانی مالی گرفته تا وتوهای پی‌درپی در شورای امنیت ـ عملاً به ستون فقرات بقای رژیمی بدل شده که سیاست حذف فیزیکی، تبعیض نژادی و اشغال‌گری را به صورت نهادی در ساختار خود نهادینه کرده است.

در جریان تهاجم‌های مکرر به غزه ـ به‌ویژه جنگ‌های ۲۰۰۸، ۲۰۱۴، و از مهر ۱۴۰۲ به این‌سو ـ رفتار ارتش رژیم صهیونیستی به‌وضوح مصداق جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت بوده است. بمباران بیمارستان‌ها، استفاده از سلاح‌های ممنوعه، هدف‌گیری غیرنظامیان، نابودی شبکه‌های آب و برق و تخریب کامل زیرساخت‌های مدنی، تنها بخشی از مصادیق ثبت‌شده‌اند. با این حال، موضع ایالات متحده نه تنها حمایت‌گرایانه باقی مانده، بلکه در موارد متعدد، دولت آمریکا با ارسال تسلیحات پیشرفته، تصویب بسته‌های چندین میلیارد دلاری کمک نظامی و فراهم‌سازی چتر دیپلماتیک برای جلوگیری از پیگرد حقوقی، عملاً در این جنایات شریک ساختاری بوده است.

۲. تقابل با مقاومت و تحریم نهادهای حامی فلسطین

از دیگر جنبه‌های تقابل حقوق بشر آمریکایی با واقعیت‌های عینی مقاومت فلسطینی، برخورد امنیتی و کیفری با نهادها، گروه‌ها و حتی افراد حامی آرمان فلسطین در سطح جهانی است. ایالات متحده، در کنار متحدان اروپایی خود، سال‌هاست که بسیاری از جریان‌های مقاومت فلسطینی، نظیر حماس، جهاد اسلامی و حتی نهادهای مدنی فلسطینی را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داده است.

این رویکرد، برخلاف بندهای متعدد منشور سازمان ملل و اسناد بین‌المللی چون قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل (در باب حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود)، حق مشروع مقاومت در برابر اشغال را انکار می‌کند و به‌جای پرداختن به علت اصلی بحران، یعنی اشغال و تبعیض نژادی، پیامدهای آن را سرکوب می‌نماید.

هم‌زمان، نهادها و سازمان‌های غیردولتی غربی یا اسلامی که در دفاع از ملت فلسطین فعالیت می‌کنند، با فشارهای قضایی، مالیاتی، امنیتی و رسانه‌ای از سوی ایالات متحده مواجه شده‌اند. یکی از مصادیق بارز این سیاست، **تحریم و تعطیلی مؤسسه‌های خیریه اسلامی آمریکایی** است که به ارائه کمک‌های انسانی به مردم غزه می‌پرداختند. اقدامی که به وضوح نشان می‌دهد حتی تلاش برای تأمین غذا و دارو برای مردم محاصره‌شده، از منظر دستگاه سیاست خارجی آمریکا، جرم تلقی می‌شود.

۳. سرکوب داخلی جنبش‌های ضدجنگ در داخل ایالات متحده

تقابل آمریکا با حامیان فلسطین تنها به خارج از مرزهایش محدود نمی‌شود. در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از آغاز جنگ ۲۰۲۳ غزه، جنبش‌های دانشجویی و دانشگاهی در ایالات متحده، در اعتراض به حمایت دولت از اسرائیل، موج جدیدی از فعالیت‌های اعتراضی را شکل دادند. این اعتراضات، عمدتاً در دانشگاه‌های معتبر نظیر هاروارد، کلمبیا، برکلی، ام‌آی‌تی و نیویورک، در قالب اعتصاب، تحصن و اشغال فضاهای عمومی دانشگاهی ظاهر شد.

پاسخ ساختار قدرت آمریکا به این حرکت‌ها، به‌شدت سرکوبگرانه بود: استفاده از نیروهای پلیس ضدشورش، بازداشت صدها دانشجو، تهدید به اخراج، تعلیق و اخلال در روندهای آکادمیک معترضان. علاوه بر این، برخی سرمایه‌گذاران و بوردهای دانشگاهی، از طریق تهدید به قطع بودجه یا اخراج اساتید منتقد، موجی از سکوت تحمیلی را بر نهادهای آموزشی تحمیل کردند.

این روند، در تناقض کامل با اصل آزادی بیان و آزادی تجمعات مسالمت‌آمیز (ماده ۱۹ و ۲۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی) قرار دارد و نشان می‌دهد که گفتمان رسمی آمریکایی در حوزه حقوق بشر، تا زمانی معتبر است که منافع ژئوپلیتیک آمریکا و اسرائیل را تهدید نکند.

۴. غزه؛ مهم‌ترین مصداق کنونی نقض ساختاری و سازمان‌یافته حقوق بشر

از منظر حقوق بشر بین‌الملل، غزه امروز را می‌توان آزمایشگاهی برای سنجش صداقت ادعاهای حقوق بشری دانست. طی چند ماه اخیر، بیش از ۳۵۰۰۰ نفر، عمدتاً زنان و کودکان، به شهادت رسیده‌اند. زیرساخت‌های بهداشتی و درمانی کاملاً از کار افتاده‌اند. گرسنگی، بیماری و بی‌پناهی به مرحله‌ای از قحطی مصنوعی رسیده‌اند که سازمان‌های بین‌المللی نظیر آکسفام و یونیسف آن را «فاجعه انسانی ساخت بشر» توصیف کرده‌اند.

در برابر این شرایط، ایالات متحده نه تنها در شورای امنیت سازمان ملل از صدور بیانیه‌های توقف جنگ جلوگیری کرده، بلکه با استفاده از سازوکارهای اطلاعاتی و نظامی، شرایط استمرار این بحران را مهیا کرده است. ارسال بمب‌های سنگرشکن، تجهیزات هوشمند و تسلیحات ضدپناهگاه به اسرائیل و جلوگیری از ارسال کمک‌های انسانی به ساکنان غزه، نمایانگر عمق پیوند سیاسی ـ نظامی آمریکا با پروژه نسل‌زدایی در فلسطین است.

در این چارچوب، حمایت از فلسطین نه فقط یک تعهد اخلاقی، بلکه وظیفه‌ای راهبردی برای نظام‌هایی است که بر پایه‌ی کرامت انسان، استقلال ملت‌ها، و نفی سلطه‌گری بنیان نهاده شده‌اند. جمهوری اسلامی ایران، با اتکا به همین مبانی، سیاست پشتیبانی از مقاومت فلسطین را نه صرفاً واکنشی سیاسی، بلکه تعهدی برآمده از اصول بین‌المللی عدالت‌محور می‌داند.

نتیجه‌گیری

بررسی جامع وضعیت غزه و نقش ایالات متحده در پشتیبانی از رژیم اشغالگر قدس، نشان می‌دهد که حقوق بشر آمریکایی، نه تنها در قبال ملت‌های دیگر متوقف می‌شود، بلکه به ابزار مشروعیت‌بخش سیاست‌هایی بدل شده که آشکارا در تضاد با کرامت انسان، حق حیات، حق آزادی، و حقوق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خویش قرار دارد. در این میان، گفتمان مقاومت، بیش از هر زمان، جلوه‌ی روشنی از بازسازی مفهومی عدالت و صیانت از کرامت انسانی در برابر نظام سلطه را نمایندگی می‌کند.

بخش هشتم: رسانه‌های غربی و امپراتوری تصویرسازی از «انسان‌دوستی» آمریکایی

رسانه‌ها در نظم جهانی معاصر، کارگزاران تولید معنا، بازنمایی قدرت و مهندسی ادراک عمومی‌اند. این نقش، در بستر سیاست خارجی ایالات متحده، با دقت نظری و ساختاری بالایی طراحی شده است تا در عین اعمال سیاست‌های مداخله‌گرانه یا خشونت‌بار، چهره‌ای انسان‌دوستانه، دموکراسی‌طلب و مدافع حقوق بشر از آمریکا در افکار عمومی جهانی بازسازی شود. آنچه در ادبیات علوم ارتباطات و مطالعات فرهنگی از آن با عنوان «امپراتوری تصویرسازی» یاد می‌شود، دقیقاً در این معنا شکل گرفته است.

۱. رسانه به مثابه ابزار مشروع‌سازی سیاست‌های سلطه

از منظر نظریه‌های انتقادی ارتباطات، رسانه‌های جریان اصلی غربی (mainstream media) همواره در پیوند ساختاری با نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی عمل کرده‌اند. در ایالات متحده، این پیوند میان مجتمع نظامی ـ صنعتی، نهادهای اطلاعاتی و شرکت‌های بزرگ رسانه‌ای چون CNN ، Fox News، New York Times و Washington Post ، شبکه‌ای را پدید آورده که تحلیل‌گران از آن به‌عنوان «ماشین بازنمایی قدرت» یاد می‌کنند.

این شبکه رسانه‌ای، در مواجهه با وقایع بین‌المللی، کارکردی دوگانه دارد:

- **سانسور و حذف اطلاعات ناسازگار با روایت رسمی**
- **بازتولید معنایی از وقایع به نفع گفتمان قدرت حاکم**

به‌طور مثال، در تمامی جنگ‌ها و مداخلات نظامی آمریکا (عراق، افغانستان، لیبی و...)، رسانه‌ها با بهره‌گیری از زبان تصویر، گزینش واژگان، دعوت از کارشناسان همسو، و بهره‌گیری از تکنیک‌های روان‌شناسی جمعی، نوعی «اخلاق‌زدایی از خشونت» را نهادینه کرده‌اند. این در حالی است که از منظر انسان‌شناختی، چنین پروژه‌هایی دقیقاً با اصول بنیادی حقوق بشر جهانی ـ از جمله حق حیات، آزادی و مصونیت انسانی ـ در تضاد آشکارند.

۲. تکنیک‌های تصویرسازی از «انسان‌دوستی آمریکایی»

نظام رسانه‌ای غرب، برای مشروعیت‌بخشی به مداخلات، همواره از تکنیک‌های خاصی در تصویرسازی بهره برده است. از جمله:

- **انسان‌محوری انتخاب‌شده (Selective Humanization)** قربانیان برخی کشورها همچون اوکراین یا کشورهای اروپای شرقی، با نام، چهره، داستان شخصی، و حتی حیوان خانگی به نمایش در می‌آیند، اما قربانیان فلسطینی، یمنی یا عراقی، بی‌نام و عددی بازنمایی می‌شوند.

- **دوگانه‌سازی اخلاقی: (Moral Binarism)** طرف آمریکایی همواره با صفاتی چون «مدافع آزادی»، «نجات‌بخش»، «ائتلاف خیر» و طرف مقابل با برچسب‌هایی چون «تروریست»، «افراطی»، یا «رژیم سرکش» معرفی می‌شود.
- **طبیعی‌سازی خشونت: (Normalization of Violence)** بمباران یا اشغال در جغرافیای غیرغربی، با واژگانی نظیر «عملیات دقیق»، «حمله پیشگیرانه»، یا «حمایت از متحدان» توجیه می‌شود.

این تکنیک‌ها در نهایت به شکل‌گیری «تصویر قابل مصرف» از قدرت آمریکا برای افکار عمومی جهان می‌انجامد. تصویری که نه تنها خشونت را پنهان می‌کند، بلکه آن را در زرورق اخلاق می‌پیچد.

۳. تحلیل مقایسه‌ای: پوشش رسانه‌ای جنگ اوکراین و جنگ غزه

تفاوت در نحوه‌ی پوشش رسانه‌ای دو جنگ اخیر ـ حمله روسیه به اوکراین و تجاوز رژیم صهیونیستی به غزه ـ به‌روشنی استانداردهای دوگانه، سوگیری‌های نظام‌مند و ساختار تبعیض‌آمیز رسانه‌های غربی را آشکار می‌سازد.

جنگ اوکراین:

- تصویرسازی از اوکراینی‌ها به‌عنوان قربانیان تمدن‌دوست و مقاوم.
- تمرکز گسترده روی آسیب‌دیدگان، تخریب زیرساخت‌ها و مظلومیت انسانی.
- دعوت گسترده برای کمک بین‌المللی، ارسال سلاح، حمایت‌های مالی و دیپلماتیک.
- پذیرش پناهندگان اوکراینی با بازوهای باز و تصویری مثبت از آنان در رسانه‌ها.

جنگ غزه:

- فقدان تمرکز رسانه‌ای بر تعداد و چهره‌ی قربانیان فلسطینی.
- غیاب تصاویر انسانی از کودکان، خانواده‌ها یا آوارگان.
- استفاده از واژگان مبهم مانند «تبادل آتش»، «درگیری» یا «بحران» به‌جای توصیف واقعی «تجاوز»، «کشتار» و «نسل‌کشی».
- مشروع‌سازی اقدامات رژیم صهیونیستی تحت عنوان «حق دفاع مشروع» بدون تحلیل علل اشغال‌گرایانه و ساختاری.

این تحلیل تطبیقی، نه فقط شاهدی بر سوگیری رسانه‌ای، بلکه گواهی بر شکل‌گیری «گفتمان سلطه رسانه‌ای» در نظم بین‌المللی است؛ گفتمانی که حتی در حوزه ادراکات اخلاقی، روایت قربانی و ظالم را نه براساس واقعیت، بلکه براساس نسبت با ساختار قدرت جهانی تعیین می‌کند.

۴. نسبت سیاست، رسانه و تولید مشروعیت

در نهایت، رسانه‌های غربی را باید بخشی از پروژه جامع تولید مشروعیت برای سیاست خارجی آمریکا دانست. در ادبیات نظری، این روند را می‌توان در چارچوب «هژمونی فرهنگی» گرامشی و «قدرت نمادین» بوردیو تحلیل کرد؛ جایی که رسانه، نه صرفاً منعکس‌کننده‌ی قدرت، بلکه مولد آن است. رسانه‌ها به بازوی نرم جنگ‌های سخت بدل شده‌اند. بازویی که از طریق روایت‌سازی، دیگران را نه با زور، بلکه با اقناع، تفسیر و تصویر، به پذیرش ساختار نابرابر قدرت سوق می‌دهد.

جمع‌بندی

آنچه امروزه در برخورد رسانه‌های غربی با پرونده‌هایی چون فلسطین، غزه یا مقاومت در برابر اشغال می‌بینیم، نوعی «بازنمایی انتخاب‌گرایانه از کرامت انسانی» است. از این منظر، حقوق بشر، یک ابزار گفتمانی در اختیار قدرت رسانه‌ای ـ سیاسی است. تبیین این فرآیند، برای جوامعی که در معرض تصویرسازی ناعادلانه قرار دارند، ضرورتی راهبردی محسوب می‌شود. بدین ترتیب، **مقابله با تصویرِ تحریف‌شده‌ی انسان‌دوستی آمریکایی، بخشی از پروژه احیای کرامت واقعی انسان در نظم رسانه‌ای جهانی است.**

بخش نهم: مسئولیت نخبگان، دانشگاه‌ها، مراکز علمی و پژوهشی، دستگاه‌ها و نهادها و راهبردهای جهاد تبیین در افشای چهره واقعی آمریکا

هفته بازخوانی و افشای حقوق بشر آمریکایی، که از ششم تا دوازدهم تیرماه هر سال برگزار می‌شود، بیش از یک مناسبت صرفاً تقویمی است. این هفته فرصتی استثنایی برای بازگشایی جبهه‌ای نرم و عمیق در مقابله با نظام سلطه جهانی است. جبهه‌ای که در آن میدان نبرد نه صرفاً عرصه عملیات نظامی، بلکه عرصه ادراکات، حافظه تاریخی، مهندسی هویتی و تولید گفتمان‌های مقاومتی است. در این چارچوب، بازخوانی حقوق بشر آمریکایی فراتر از مرور صرف وقایع و جنایات تاریخی است و متضمن ساختاردهی به روایت‌های بدیل و جایگزین است که بر کرامت انسانی، استقلال هویتی و عدالت‌خواهی ملت‌ها تأکید دارد. این رویکرد، می‌تواند ظرفیت‌ساز حرکت‌های ملی و فراملی برای مقابله با سلطه‌گری و استکبار باشد و ریشه‌های فرهنگی و معرفتی مقاومت را عمیق‌تر و فراگیرتر کند و همچنین فرصتی بی‌بدیل و منحصربه‌فرد برای باز کردن جبهه‌ای نرم و بنیادین در قلمروهای شناختی، تاریخی و فرهنگی است.

در چارچوب نظام اخلاقی جهانی، غربی‌ها اغلب خود را در موقعیت طلبکار و طراح قوانین می‌دانند و کشورها و ملت‌های دیگر را در جایگاه پاسخ‌گو و متهم می‌نشانند. این رویکرد به معنای سلطه‌گری نرم و تحمیل گفتمان غالب است که معنای تاریخی و واقعی قدرت را وارونه می‌سازد. جمهوری اسلامی در مقابل، باید جایگاه شهید و جلاد، شاکی و متشاکی را بازتعریف کند؛ به‌گونه‌ای که این تقابل، ابعاد اخلاقی و حقوقی خود را حفظ کرده و موقعیت استراتژیک کشور را در جایگاه طلبکار و پرسشگر قرار دهد.

این رویکرد در واقع تجسم عینی فرمان رهبر معظم انقلاب در هفته بازخوانی حقوق بشر آمریکایی است که تأکید می‌کند جمهوری اسلامی باید در موضع رفتار طلبکارانه و پرسشگرانه نسبت به آمریکا و غرب قرار گیرد. تحقق این موضع، مستلزم انسجام و جهت‌گیری هماهنگ در برنامه‌ریزی‌ها و تولید محتوای تبلیغی است تا جایگاه‌ها به صورت معکوس و واقعی تغییر یابند. این جایگاه‌یابی جدید، ضمن بازپس‌گیری حقانیت تاریخی ملت ایران، توان مقابله مؤثرتر در عرصه‌های مختلف تبلیغی و رسانه‌ای را نیز به همراه دارد.

یکی از وجوه مهم و ملموس این گفتمان، افشای سیستماتیک حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم غرب، اروپایی‌ها و رژیم صهیونیستی از گروه‌های تروریستی است که موجب شهادت ۲۳ هزار نفر از شهدای ترور کشور شده‌اند. این گروه‌ها که عمدتاً در کشورهای غربی آموزش دیده یا پس از انجام عملیات تروریستی به آن کشورها پناهنده شده‌اند، نمادی از حمایت نظام‌مند و سازمانیافته نظام سلطه از اقدامات تروریستی علیه ایران و ملت آن هستند.

برخی از این جنایات و اقدامات حتی به طور رسمی از سوی خود دولت‌های غربی اعلام و تأیید شده است. از جمله ترور فرمانده نظامی کشور در یک فرودگاه کشور ثالث توسط موشک. بازتاب این وقایع باید به شکل صریح و قاطع در برنامه‌های تبلیغی و رسانه‌ای کشور صورت گیرد تا ضمن افشای ماهیت واقعی دشمن، تبیین کاملی از خطرات و چالش‌های پیش‌رو به جامعه داخلی و مخاطبان جهانی ارائه شود.

یکی از ابعاد اساسی گفتمان مقابله‌ای با نظام سلطه، نقد و تحلیل عمیق استانداردهای دوگانه غرب در حوزه حقوق بشر و ارزش‌های انسانی است. غربی‌ها سال‌ها دم از مفاهیمی چون پلورالیسم، حقوق بشر، حقوق زنان، اومانیسم و کرامت انسانی زده‌اند اما رفتار عملی آنها در عرصه‌های مختلف جهانی، از سرکوب معترضان و عدالت‌خواهان داخلی تا کشتار زن و کودک در غزه، یمن، لبنان و فلسطین، کاملاً متناقض با ادعاهایشان است.

این تضاد بنیادین، باید به عنوان محور اصلی متون تبلیغی و برنامه‌های رسانه‌ای مطرح شود تا افکار عمومی داخلی و خارجی نسبت به ماهیت واقعی نظام سلطه و تناقضات گفتمان رسمی غرب آگاه شوند. برجسته‌سازی این تناقض‌ها نه‌تنها وجهه سیاسی و اخلاقی آمریکا و متحدانش را خدشه‌دار می‌کند، بلکه زمینه‌ساز ایجاد مقاومت معرفتی و فرهنگی عمیق‌تر در سطح جهانی می‌شود.

بازخوانی و بزرگداشت شهدای ترور و شهدای هفتم تیر به ویژه شهید بهشتی به عنوان ستون‌های مقاومت و نظریه‌پردازی نظام، از دیگر محورهای اساسی برنامه‌های فرهنگی و تبلیغی باید باشد. تمرکز بر این شهدا، تبدیل آن به یک روایت زنده و جاری است که باید در ذهن نسل جوان به عنوان نماد ایثار، فداکاری و مقاومت جا بیفتد.

هدف این است که «هفتم تیر» صرفاً یک نام جغرافیایی یا ایستگاه مترو نباشد، بلکه واقعه‌ای عظیم و چهره‌هایی ماندگار در تاریخ انقلاب اسلامی را تداعی کند. به ویژه شهید بهشتی، که علاوه بر نقش برجسته اجرایی در ساختارسازی نظام، به عنوان نظریه‌پرداز و بنیانگذار چارچوب‌های کلیدی جمهوری اسلامی شناخته می‌شود، باید به عنوان یک الگو و نقطه اتکا در برنامه‌های معرفتی معرفی شود.

این رویکردهای بدیل، در بستر مواجهه با سلطه جهانی که با ابزارهای نظامی، اقتصادی، رسانه‌ای و فرهنگی اعمال می‌شود، به‌منزله استراتژی راهبردی مقاومت نرم محسوب می‌شود. بازخوانی حقوق بشر آمریکایی، در این سطح، پروژه‌ای مستمر و جامع برای تبیین ماهیت استکباری آمریکا و طراحی گفتمان پایدار مقاومت در سطح ملی و بین‌المللی به شمار می‌آید.

هدف راهبردی هفته بازخوانی و افشای حقوق بشر آمریکایی، ارتقاء آن از یک برنامه گذرا به یک پروژه کلان، مستمر و نهادینه‌شده است که هویت استکباری آمریکا را به‌طور همه‌جانبه بازنمایی کرده و مبنایی برای گفتمان ماندگار فراهم آورد. این پروژه باید به گونه‌ای سامان یابد که در سراسر سال، به ویژه میان نسل جوان و به‌واسطه نهادهای آموزشی، رسانه‌ای و فرهنگی، ادامه یافته و تکرار شود تا هویت و آگاهی تاریخی ملت ایران و سایر ملت‌های تحت ستم، به سطحی پایدار و متقن ارتقاء یابد.

برای تحقق این هدف کلان، پنج محور راهبردی به‌عنوان چارچوب اصلی سیاست‌گذاری و اجرا لازم‌الاجرا است:

۱. افشاگری ساختاری علیه نظام سلطه جهانی

در وهله نخست، هفته بازخوانی حقوق بشر آمریکایی باید به مثابه بستری برای افشای ساختاری و همه‌جانبه نظام سلطه عمل کند. این افشاگری نیازمند ترسیم دقیق و لایه‌بندی‌شده جنایات آمریکا در سه بُعد و حوزه اصلی است:

- در داخل ایران: بازخوانی گسترده تاریخ ترورها، کودتاها، اقدامات امنیتی، تحریم‌های اقتصادی نوین و فشارهای همه‌جانبه بر زندگی مردم ایران. از ترورهای سیاسی دهه ۶۰ گرفته تا تحریم‌های اقتصادی گسترده و پیچیده در سال‌های اخیر که به‌طور مستقیم سلامت و معیشت مردم را هدف قرار داده است.
- در منطقه و جهان: بررسی و افشای سیاست‌های جنگ‌افروزی، دخالت نظامی، کودتاهای سازماندهی شده و جلوگیری از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در نمونه‌هایی همچون کوبا، فلسطین، افغانستان، عراق، یمن و ونزوئلا. این اقدامات نشان‌دهنده نیت و رفتار سیستماتیک آمریکا برای حفظ هژمونی خود با تضعیف استقلال سیاسی و حاکمیت ملل مستقل است.
- در داخل خاک آمریکا: نادیده گرفتن ساختارهای نژادپرستانه سیستماتیک، خشونت علیه اقلیت‌ها، سرکوب جنبش‌های عدالت‌خواهانه و تبعیض‌های نظام‌مند که نشانگر چهره واقعی حقوق بشر آمریکایی است. این رویه‌ها در تضاد آشکار با ادعاهای پرطمطراق دولت‌های غربی در خصوص حقوق بشر قرار دارد.

برجسته‌سازی استانداردهای دوگانه حقوق بشر غربی و متناقض‌نمایی آنها با واقعیت‌های عینی، عنصر مهمی است که باید در این افشاگری لحاظ شود. این اقدام سبب می‌شود که مخاطب نه تنها با جنایات گذشته و حال آمریکا آشنا شود، بلکه تضاد میان ادعا و واقعیت در نظام جهانی حقوق بشر غربی را درک کند.

۲. تمرکز بر نسل جوان به‌مثابه میدان جنگ ادراکی

نسل جوان، به‌دلیل ویژگی‌های تاریخی و فناوری اطلاعاتی، میدان اصلی نبرد ادراکی و فرهنگی امروز است. هرگونه تلاشی برای تغییر گفتمان و شکل‌دهی به آینده باید تمرکز اصلی خود را بر این نسل قرار دهد. در این راستا، نقش نهادهای متولی آموزش و پرورش، رسانه ملی، پلتفرم‌های اجتماعی، دانشگاه‌ها و نهادهای دانشجویی کلیدی است.

- **بازخوانی مداوم جنایات:** از طریق برنامه‌های آموزشی و محتوای رسانه‌ای که مستند، متقن و جذاب باشند، باید آگاهی تاریخی در میان جوانان ارتقاء یابد.
- **حرکت از اطلاع‌رسانی به روایت‌گری:** آگاهی صرف کافی نیست؛ تبدیل این آگاهی به هویت مقاومتی و گرایش به مقاومت فعال، هدفی کلیدی است که باید در طراحی برنامه‌ها لحاظ شود. نسل جوان باید بداند که مقاومت یک عنصر هویتی و فرهنگی است.

۳. نهادسازی برای استمرار تبیین

یکی از ضعف‌های عمده در مقابله با سلطه، فقدان نهادهای مستحکم و دائمی برای پیگیری، تحلیل و تبیین مداوم است. در این زمینه، **تأسیس دبیرخانه دائمی در شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی** که وظیفه طراحی، هماهنگی و اجرای پروژه بازخوانی حقوق بشر آمریکایی را به عهده دارد، امری حیاتی است.

- این دبیرخانه باید به‌عنوان کانون پژوهش، تولید محتوا و راهبری برنامه‌های فرهنگی-تبلیغی تعریف شود.

- جایگاه پروژه حقوق بشر آمریکایی باید به‌طور رسمی بخشی از «جهاد تبیین» قلمداد شود تا از بعد معنوی، استراتژیک و اجرایی دارای ظرفیت‌های ویژه‌ای گردد.

۴. اتصال مقاومت داخلی به مقاومت جهانی

یکی از امتیازات و ظرفیت‌های ویژه مقاومت ایران، امکان تبدیل آن به الگوی الهام‌بخش برای ملت‌های تحت ستم در سایر نقاط جهان است. مقاومت ملت ایران، فارغ از مرزهای جغرافیایی، باید به‌عنوان بخشی از یک جریان بین‌المللی و همبسته دیده شود.

- نمونه‌هایی مانند کوبا، ونزوئلا، یمن و فلسطین نشان می‌دهند که ماهیت تجاوزات آمریکا بر مبنای مقابله با عزت، استقلال و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها مشترک است.
- بهره‌گیری از تجارب و ظرفیت‌های بین‌المللی در جهت تقویت گفتمان مقاومت و نمایش وجهه جهانی آن، گامی حیاتی در جهت افزایش مشروعیت و اثربخشی این مقاومت است.

۵. بازتعریف ایران به‌عنوان پرچمدار مبارزه جهانی با استکبار

آخرین محور راهبردی، بازتعریف جایگاه ایران به‌عنوان کنشگر فعال، فکری و گفتمانی در سطح جهانی است.

- ایران باید خودآگاهی تاریخی خود را به‌عنوان حامل بار جهانی عدالت‌خواهی تقویت کند و در این مسیر به فعال‌ترین و موثرترین جریان در مقابل سلطه تبدیل شود.
- چنین رویکردی باعث می‌شود ایران نه تنها صحنه مقاومت، بلکه مرکز و هسته روایت مقاومت در جهان معاصر باشد.

در نهایت، هفته بازخوانی و افشای حقوق بشر آمریکایی نباید به یک برنامه صرفاً رسانه‌ای محدود شود. این هفته باید به بستری برای تئوریزه کردن مبارزه با سلطه جهانی، بسط و تعمیق گفتمان مقاومت و نهادسازی مستمر برای جهاد تبیین تبدیل گردد. دستیابی به این هدف استراتژیک نیازمند بهره‌گیری جامع از ظرفیت‌های مردمی و همکاری‌های بین‌المللی و نهادینه‌سازی رویکردی تاریخی-تمدنی در سطح ملی است.

با طی این مسیر، ایران می‌تواند نه‌تنها به‌عنوان یکی از کانون‌های مقاومت در برابر سلطه جهانی مطرح شود، بلکه به مرکز روایت مقاومت و الگوی گفتمان جهانی بدل گردد. این گفتمان نوین، حاصل جهاد مستمر تبیین، بازخوانی تاریخ و طراحی روایت بدیل، نقطه امیدی برای ملت‌های تحت ستم و راهی برای تحقق عدالت و کرامت انسانی در سطح جهان است.

با توجه به جایگاه مسلط ایالات متحده در نظم جهانی و نفوذ همه‌جانبه آن در عرصه‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ، رسانه و دانش، تبیین واقعیت‌های پنهان‌مانده در پس گفتمان مسلط آمریکامحور، ضرورتی حیاتی در حوزه شناخت‌شناسی قدرت، نقد سلطه و بازآفرینی استقلال فکری و تمدنی به شمار می‌رود. در این میان، نخبگان علمی، دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ای، مسئولیتی دوچندان دارند تا با ارائه‌ی قرائت‌های

بدیل، مبتنی بر اسناد، داده‌ها، تحلیل‌های انتقادی و بازسازی نظری، به تبیین واقعیات مغفول از ساختار قدرت آمریکا بپردازند.

۱. تبیین به‌مثابه کنش معرفتی ـ تمدنی

«جهاد تبیین» در معنای دقیق آن، نه صرفاً روایت‌گری یا اطلاع‌رسانی، بلکه نوعی کنش معرفتی ـ تمدنی است. بازسازی روایت‌های تاریخی، تحلیل نظام‌مند الگوهای سلطه و بازخوانی ساختارهای خشونت‌بار قدرت جهانی در بستری علمی، مستند و مفهومی. در این چارچوب، افشای چهره واقعی آمریکا به‌مثابه نماد هژمونی مدرن، مستلزم عبور از رویکردهای شعاری و گذار به چارچوب‌های تحلیلی ریشه‌ای است.

۲. دانشگاه‌ها و نهضت علمی آمریکاشناسی

دانشگاه‌ها، به‌عنوان نهادهای مولد دانش و تئوری، نقش محوری در ایجاد «مطالعات انتقادی آمریکا» دارند. برخلاف سنت غالب که مطالعات آمریکا را عمدتاً به ادبیات، سیاست خارجی یا روابط بین‌الملل تقلیل می‌دهد، می‌توان با توسعه «آمریکاشناسی انتقادی»(Critical American Studies) ، مجموعه‌ای از رشته‌های میان‌رشته‌ای را فعال ساخت که از منظرهایی چون اقتصاد سیاسی، انسان‌شناسی فرهنگی، تحلیل گفتمان، حقوق تطبیقی و فلسفه سیاسی به شناخت ساختار قدرت در ایالات متحده بپردازند.

نهادینه‌سازی این رویکرد، مستلزم:

- تأسیس گروه‌های علمی در دانشگاه‌ها برای مطالعات آمریکاشناسی با رویکرد انتقادی؛
- برگزاری همایش‌ها و نشست‌های سالانه برای تحلیل سیاست‌ها و پیامدهای جهانی اقدامات آمریکا؛
- ایجاد بانک داده‌ی دیجیتال از اسناد تاریخی، تحریم‌ها، دخالت‌ها، جنگ‌ها و کودتاها؛
- تدوین منابع درسی و انتشار مقالات، فصل‌نامه‌ها و کتب با محوریت افشای سیاست‌های نظام سلطه.

۳. نخبگان و تولید ادبیات بدیل

یکی از ضرورت‌های کنونی، ایجاد گفتمان بدیل (Alternative Discourse) در برابر گفتمان مسلط آمریکامحور است. این گفتمان، باید ضمن برخورداری از بنیان‌های معرفتی، از قدرت اقناع، استدلال علمی و بهره‌گیری از زبان جهانی برخوردار باشد. در این مسیر، نخبگان علمی، اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی و پژوهشگران باید:

- به بازخوانی ریشه‌های نظری لیبرالیسم، استثناگرایی آمریکایی و دوگانه‌سازی‌های اخلاقی بپردازند؛
- از مفاهیم نوین همچون «استعمار شناختی»، «امپریالیسم رسانه‌ای» و «تروریسم نرم» در تحلیل ساختار آمریکا بهره گیرند؛

- ادبیات مقاومت، استقلال، کرامت و عدالت را در قالب مفاهیم بومی‌سازی‌شده و بین‌المللی بازآفرینی کنند؛
- در سطح جهانی، با شبکه‌سازی علمی و مشارکت در گفتمان‌های جهانی عدالت‌خواهانه، زمینه‌ساز تحول مفهومی در شناخت آمریکا شوند.

۴. نقش رسانه‌ها و نهادهای عمومی در جهاد تبیین

رسانه‌ها و نهادهای مردمی باید به‌عنوان حلقه‌ی واسط میان نخبگان و جامعه عمومی، زمینه انتقال تحلیل‌های علمی، شفاف‌سازی تاریخی، و بازنمایی حقیقت را فراهم آورند. آنچه در قالب «جهاد تبیین رسانه‌ای» تعریف می‌شود، نیازمند:

- ارتقای سواد رسانه‌ای جامعه و نقد روایت‌های مسلط غربی؛
- تولید مستندها، روایت‌های دیجیتال، برنامه‌های تحلیلی و محتوای چندرسانه‌ای در راستای افشای واقعیت آمریکا؛
- فعال‌سازی ظرفیت شبکه‌های اجتماعی در سطح منطقه‌ای و جهانی برای شکستن انحصار روایت‌سازی؛
- حمایت از رسانه‌های مستقل و جبهه رسانه‌ای مقاومت در روایت حقیقت از فلسطین، یمن، ایران، لبنان و سایر نقاط جهان.

۵. مسئولیت دستگاه‌ها و نهادهای رسمی

نهادهایی چون شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سازمان صداوسیما، وزارت علوم، وزارت امور خارجه، مرکز پژوهش‌های مجلس و سایر نهادهای راهبردی، هر یک در جایگاه خویش، مسئولیتی ویژه در نهادینه‌سازی «راهبرد تبیین واقعیت آمریکا» دارند. این راهبرد باید در سطوح مختلف طراحی و اجرا شود:

- **در سطح ملی:** ایجاد نقشه راه تبیینی برای ترویج آمریکاشناسی انتقادی؛
- **در سطح منطقه‌ای:** برقراری پیوند میان نخبگان جهان اسلام و ملت‌های مستقل در افشای تجربه‌های مشترک از سلطه آمریکا؛
- **در سطح جهانی:** استفاده از ظرفیت نهادهای بین‌المللی، دانشگاه‌ها، NGOها و کنفرانس‌های جهانی برای طرح منظم گفتمان انتقادی نسبت به آمریکا.

۶ .افق‌های راهبردی

در نهایت، هدف از افشای چهره واقعی آمریکا، شکل‌دادن به آگاهی تمدنی، ایستادگی در برابر بازنمایی‌های ناعادلانه قدرت و احیای کرامت انسان و ملت‌ها در ساختار نظم جهانی است. دستیابی به این هدف، نیازمند یک طراحی کلان، هم‌افزایی نهادها، شبکه‌سازی نخبگانی و استمرار در تولید اندیشه و روایت است.

شناخت دقیق، منسجم و ریشه‌دار از ساختار قدرت آمریکا، مستلزم «بازتعریف نقش نخبگان، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی» در فرآیند آگاهی‌بخشی عمومی و تولید ادبیات انتقادی است. در این مسیر، گفتمان بدیل باید هم از پشتوانه علمی برخوردار باشد و هم توانایی اقناع اجتماعی و جهانی داشته باشد. بدین ترتیب، افشای چهره واقعی آمریکا، نه در قالب شعار، بلکه در بستر **حرکت علمی، تمدنی و تبیینی مستمر** محقق خواهد شد. این مسیر، قلب راهبرد جهاد تبیین را در خود جای داده و ضامن استقلال فکری، اقتدار فرهنگی و مقاومت ملت‌ها در برابر سلطه‌گری نوین است.